

پس از سکوت (۲)

استاد مزاری؛

چرا و چگونه

به شهادت رسید؟

علی جان زاهدی

شهادت استاد مزاری و پرسش‌های بی‌پاسخ^۱

پنجمین سالگشت شهادت استاد مزاری از راه رسید و با آمدن ۲۲ حوت سال ۱۳۷۶ پنج سال تمام از شهادت استاد مزاری سپری می‌گردد. اما علی‌رغم گذشت پنج سال تمام از این حادثه، پرسش‌های چندی هنوز بدون جواب مانده است و حتی کسی هنوز زحمت طرح آن را به خود نداده است.

اولین پرسش در مورد شهادت استاد مزاری این است: چرا و چگونه استاد مزاری به گروه طالبان اعتماد کرده، به آنها تسلیم شده و سلاح‌های سنگین و سبک خویش را تحویل داد؟ آیا گروه طالبان برای استاد مزاری یک پدیده ناشناخته و مجهول بود؟ اگر پاسخ پرسش فوق مثبت باشد، پرسش دیگری عرض اندام می‌نماید و آن اینکه اگر طالبان برای استاد مزاری یک پدیده مجهول بود، چرا به جنگ طالبان در شهر غزنی نیرو فرستاد؟

فرض مجهول بودن گروه طالبان برای استاد مزاری قابل قبول نیست؛ زیرا علاوه بر نامه‌های که از استاد مزاری به جا مانده و حاوی نظریات ایشان در مورد گروه طالبان می‌باشد، فرستادن نیرو از کابل به غزنی جهت متوقف کردن حرکت سیل‌آسای گروه طالبان در ولایت غزنی، بزرگ‌ترین دلیل و گویاترین شاهد بر آشنا بودن استاد مزاری با ماهیت و استراتژی گروه طالبان است. علاوه بر این، افراد و مسئولان گروه طالبان، موضع خود را در مورد چهار نفر - استاد مزاری، جنرال دوستم، حکمتیار و مسعود - به صورت روشن و آشکار بیان می‌کردند و تأکید داشتند که در صورت دستیابی به این چهار نفر همه را اعدام خواهند کرد.

(1) عنوان فوق، گزینش اینجانب می‌باشد و در متن استاد زاهدی وجود ندارد (مسیح ارزگانی).

بنابر این اصل اولی مطابق با شرایط زمان، استاد مزاری با پدیده به نام گروه طالبان آشنا بود و در یک ارزیابی کلی، آن را دشمن **خونخوار و پرقساوت و بی رحم** ارزیابی می کرده است. در این فرض - که چاره‌ای از قبول آن نیست - پرسش دیگری مطرح می شود و آن اینکه چه عواملی موجب تغییر دیدگاه و نظر استاد مزاری در مورد گروه طالبان شده، خصومت را به محبت، بی اعتمادی را به اعتماد، جنگ را به صلح و برخورد مسلحانه را به همکاری تبدیل کرد؟ آن کس یا کسانی که گروه طالبان را در چشم انداز استاد مزاری قابل اعتمادتر نسبت به **جمعیت اسلامی** جلوه دادند، چه کسانی و در کجا بودند؟ و با استاد مزاری در آن شرایط بحرانی چگونه ارتباط برقرار نمودند؟

سؤال دیگر اینکه از میان آنهمه رئیس، جنرال، قوماندان و سیاستمدار، چرا استاد مزاری با چند **عنصر جهادی** به چنگ گروه طالبان افتادند و بقیه مع الخیر و سلامت به پاکستان و هزاره جات مواصلت ورزیدند؟ به احتمال زیاد اگر مرحوم ابراهیمی، ابوذر، اخلاصی، سید علی و حاجی جان محمد ترکمنی، استاد مزاری را همراهی نمی کردند و مثل دیگران جان به سلامت می بردند، امروز هرکدام منشأ اثری می شدند و علی ای حال زنده بودن آنها بهتر از شهادت شان بود؛ در حالی که به خاک افتادن آنها هیچ کمکی برای نجات استاد مزاری نمی کرد.

سؤال دیگر اینکه آیا بعد از شکست نیروهای مشترک حزب اسلامی و حزب وحدت در غزنی به قوماندانی شخص آقای حکمتیار و سرازیر شدن نیروهای گروه طالبان در میدان شهر؛ وضعیت و شرایط ضرورت یک نشست مسئولین حزب اسلامی و حزب وحدت - و به ویژه رهبر این دو حزب - را ایجاب نمی کرد؟ بدون شک بعد از رسیدن جنگجویان طالبان به میدان شهر، حزب وحدت و حزب اسلامی از دو طرف تحت فشار شدید نظامی دشمن قرار

گرفته بود که امکان غلبه و حتی **مقاومت** در هر دو جبهه بسیار بسیار کم بود. به این ترتیب، این دو حزب در برابر یک وضعیت جدیدی قرار گرفته بود که تصمیمات جدیدی را می‌طلبید. بنابر این چه علل و عواملی از برگزاری این نشست جلوگیری کرد؟

- سهل‌انگاری و بی‌مبالاتی در برابر وضعیت جدید؟

- ضعف ارتباطات و نیروی ارتباطی هر دو گروه؟

- فقدان مقوله تصمیم‌گیری مشترک در بین هر دو گروه و اسمی بودن هم‌پیمانی؟

- حضور نیرومند انگیزه‌های دغل‌بازی و تلاش برای به گودال انداختن هم‌پیمان در کادر رهبری هر دو گروه و یا یکی از آنها؟

نکته دیگر اینکه علی‌رغم تجلیل‌های نسبتاً مفصل و با شکوهی که از سالگرد شهادت استاد مزاری هر سال صورت می‌گیرد و **یادواره‌هایی** تدوین گشته به چاپ می‌رسد، به این پرسش‌های مهم و کلیدی توجهی صورت نمی‌گیرد و همه بلااستثنا به سرودن سه سال جنگ در غرب کابل و زندگی‌نامه استاد مزاری می‌پردازند.

علت یا علت‌های این بی‌توجهی و یا بهتر است گفته شود به سکوت واگذار شدن، چه چیزی می‌تواند باشد؟ چه کس یا کسانی از مطرح شدن چگونگی اعتماد استاد مزاری به گروه طالبان هراس دارند؟ علت یا علت‌های هراس شان چیست؟ همه کسانی که در مورد شهادت استاد مزاری به دست گروه طالبان مطلب نوشته‌اند، از **پیمان‌شکنی** گروه طالبان سخن به میان آورده‌اند؛ ولی هیچ‌کسی نگفته یا نخواست‌اند که بگویند استاد مزاری با کدام توجیه منطقی به این گروه اعتماد کرد؟

پرسش دیگر اینکه آیا استاد مزاری جز کنار آمدن با گروه طالبان، راه دیگری برای سالم خارج شدن از غرب کابل در اختیار داشت؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، آن راه و امکانات

چه بود؟ آیا تلاشی هم در این راستا یعنی خارج شدن سالم استاد از غرب کابل صورت گرفت؟ اگر پاسخ مثبت باشد - که هست - آن تلاشگران کی‌ها بودند؟ آیا آنها می‌توانستند به اندازه گروه طالبان مورد اعتماد قرار گیرند؟

به این ترتیب باز هم به پرسش‌های اساسی خویش می‌رسیم: آن عامل یا عوامل کدام‌اند که موجبات گزینش و اختیار طالبان را از جانب استاد مزاری فراهم کردند؟ چه کس یا کسانی عنصر اعتماد به گروه طالبان را در اندیشه و ذهنیت استاد مزاری آفریدند و پروریدند و فاجعه خلق کردند؟ یک سؤال ارزشی برای یک عنصر یا مجموعه‌ی مبارز دارای هدف کلان، انعطاف در برابر پیش‌آمدهای استثنایی و به این ترتیب زنده ماندن و به مبارزه خویش ادامه دادن مهم است یا در برابر حوادث و لحظات استثنایی، ایستادن و جان باختن از اصالت و اعتبار بیشتری برخوردار می‌باشد؟

ضرورت بازخوانی ماجرای سقوط غرب کابل

به اعتقاد من جهت دستیابی به واقعیت امر و دریافت پاسخ درست پرسش‌های مطرح شده، بازخوانی دوسیه ماجرای سقوط غرب کابل بسیار ضروری و مهم است که بدون پراختن به این مسأله، دستیابی به واقعیت مطلب اگر نگوییم محال است، حداقل شبه محال می‌باشد. ماهیت کار ایجاب می‌کند که یکبار دیگر به زمستان سال ۱۳۷۳ برگشته، تحرکات و فعل و انفعالات اتفاق افتاده در کابل، پیشاور، اسلام آباد، کویت، قندهار و غزنی را مورد بررسی قرار دهیم:

حوادث آن روزها

به این ترتیب لازم است حوادث و اتفاقات آن روزها را به بازخوانی گرفته، مطابق مدارک موجود مرور نماییم و بعد به تحلیل و ارزیابی بنشینیم؛ تا دیده شود که چه چیزی به دست خواهد آمد و سیر حوادث و اتفاقات ما را به کجاها هدایت خواهد کرد؟

بخش اول: اتفاقات در ولایت غزنی

به خاطر حفظ تسلسل طبیعی حوادث و اتفاقات در این رابطه، از غزنی و از کنار مزار شمس تبریزی و حکیم سنائی غزنوی گزارش خویش را آغاز می‌کنیم و چند قدمی به گذشته برمی‌گردیم:

سال ۱۳۷۱ با سقوط تدریجی پایگاه‌ها و مراکز دولت نجیب به دست نیروهای جهادی آغاز گردید و در ماه ثور این سال شتاب فزاینده‌ای گرفت و این ماه به آخر نرسیده بود که همه مراکز و پایگاه‌های دولت نجیب به تصرف مجاهدین درآمد. نیروهای مجاهد در ولایت غزنی بدون درگیری نظامی با هم متحدانه وارد شهر غزنی شدند و تنها نیروهای حزب اسلامی آقای حکمتیار از این اتحاد کناره گرفتند و از داخل شدن به شهر غزنی خودداری نمودند.

همانطوری که آقای حکمتیار در کابل با نیروهای استاد ربانی و آمر مسعود درگیر بود، نیروهای حزب اسلامی در غزنی نیز در حال خصومت با بقیه نیروهای جهادی به ویژه قاری بابا اندری و طرفداران استاد سیاف به سر می‌بردند و در بیرون از شهر غزنی گشت و گذار می‌کردند.

در پاییز سال ۱۳۷۳ نیروهای جهادی ولایت غزنی تصمیم گرفتند مشکل نیروهای حزب اسلامی را حل کرده، آنها را نیز در اداره شهر سهیم نمایند. مذاکرات شروع شد و بسیار زود به نتیجه رسید و نیروهای حزب اسلامی در شهر غزنی راه یافتند و دارای دفتر و چند پسته نظامی شدند و نمایندگان شان در شورای جهادی ولایت غزنی عضویت پیدا کردند و به این ترتیب، مشکل حزب اسلامی در ولایت غزنی حل شد و اختلاف از بین نیروهای جهادی در این ولایت به کلی از بین رفت.

در این گیر و دار بود که نیروهای تازه نفس و کوبنده گروه نوظهور طالبان، ولایت‌های هلمند، قندهار و زابل را از چنگ نیروهای محلی خارج کرده، به کنترل خود درآوردند و با درهم پیچیدن تومار حیات پایگاه‌ها و پاتک‌های نیروهای جهادی مستقر در مسیر قندهار - غزنی، خود را به مرز ولایت غزنی رساندند.

طالبان و حزب اسلامی

ثقل نیروهای گروه طالبان را حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی تشکیل می‌داد و حتی ملا عمر رهبر گروه طالبان یکی از قوماندانان همین حزب در قندهار می‌باشد. از جانب دیگر، نیروهای حرکت انقلاب اسلامی و حزب اسلامی به رهبری آقای حکمتیار در طول دوران جهاد با هم سر ناسازگاری داشتند و تا آنجایی که اطلاعات من اجازه می‌دهد، نیروهای این دو جریان در ولایات هلمند، میدان و غزنی - میدان درگیری‌های خونینی داشتند.

به علت همین درگیری‌ها و کینه‌های روی هم انباشته شده بود که نیروهای حزب اسلامی در قندهار، زابل و مسیر قندهار به غزنی مورد توجه نیروهای گروه طالبان قرار گرفتند و تار

و مار می‌شدند. این پاک‌سازی به گونه‌ای بود که انسان خیال می‌کرد گروه نوظهور طالبان، هدفی جز پاک‌سازی نیروهای حزب اسلامی ندارد.

اقدامات شورای جهادی در غزنی

با رسیدن نیروهای نظامی گروه طالبان در مرز ولایت غزنی و وارد شدن فعالان سیاسی و تبلیغی این گروه به شهر غزنی، گروه طالبان به عنوان یک عامل تهدیدکننده برای کل مجاهدین غزنی تبدیل شد و شورای جهادی این ولایت می‌باید در این قسمت فکری کرده، چاره‌ای می‌اندیشید.

جلسه شورای جهادی ولایت غزنی برای رسیدگی به این منظور تشکیل شد. نمایندگان حزب اسلامی که در این شورا عضویت داشتند، بیش از همه می‌سوختند و از عملیات گروه طالبان شکایت می‌کردند. شورای جهادی ولایت غزنی به دو نتیجه مهم دست یافته، با اتفاق آرا فیصله کردند:

- ۱- با گروه طالبان به صورت متحدانه مقابله نظامی صورت گیرد؛
- ۲- با نیروهای حزب اسلامی که به کمک آن عده از نیروهای حزب که تحت فشار گروه طالبان قرار دارند، می‌شنابند، در قسمت راهنمایی و انتقال نیرو و امکانات جداً همکاری شود.

خط مدافعه از ولایت و شهر غزنی در برابر گروه طالبان تعیین شد و تعداد نیروی که هر جبهه باید تهیه نموده به میدان جنگ بفرستد، نیز معلوم گردید. به این ترتیب، نیروهای جهادی در ولایت غزنی در یک اتحاد و هماهنگی کامل جهت مقابله با پیشروی گروه طالبان آماده شدند و حتی نیروهای بعضی از جبهات با امکانات خود وارد شهر غزنی شدند.

به همین علت بود که گروه طالبان وادار به عقب‌نشینی می‌گردد و اصرار مبنی بر ورود به شهر غزنی را به تعویق می‌اندازند.

در همین حیث و بیس، هیأت مشترکی از جانب حزب اسلامی و حزب وحدت اسلامی از کابل به شهر غزنی آمد. جنرال محمد باقر پویا از بهسود در این هیأت عضویت داشت و از حزب وحدت نمایندگی می‌کرد. این هیأت به دنبال حوادث ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ و اجرای عملیات تصفیوی موفقیت‌آمیز حزب اسلامی در لوگر، تنگی وردک و منطقه سی سی در وردک به غزنی آمد و مسئولیت طراحی و اجرای پروگرام تصفیة نیروهای مخالف حزب اسلامی و حزب وحدت در این ولایت را به عهده داشت.

آغاز عملیات تصفیوی در غزنی

برج ۱۳۷۳/۱۰ عملیات تصفیوی حزب اسلامی در ولایت غزنی آغاز گردید. مرکزی به نام «یونت» واقع در شرق شهر غزنی به فاصله حدوداً پانزده کیلومتر، اولین جایی بود که مورد حمله نیروهای حزب اسلامی آقای حکمتیار قرار گرفت. این مرکز یکی از مراکز بسیار عمده و مهم نیروهای شوروی در ولایت غزنی به حساب می‌آمد و از نظر استحکامات و لوازم نظامی در سطح عالی قرار داشت و غنی بود. زمانی که نیروهای اردوی سرخ افغانستان را ترک گفتند، این مرکز نظامی را با تجهیزاتش به قاری بابا (مسئول حرکت انقلاب اسلامی در اندر و بعداً والی غزنی در زمان تسلط مجاهدین بر شهر غزنی) سپرد.

موفقیت نیروهای حزب اسلامی در این عملیات در گرو معامله‌ای قرار داشت که با یکی از قوماندانان مستقر در این مرکز صورت گرفته بود. مطابق اظهارات افراد و مسئولین حزب

اسلامی، تحویل دادن این مرکز به حزب اسلامی در برابر پرداخت سی میلیون افغانی - معادل ده هزار دالر امریکایی در آن زمان - صورت گرفته بود.

با تصرف «یونت» توسط نیروهای حزب اسلامی، شهر آرام غزنی به یک منطقه جنگی تبدیل گردید و صفوف متحد و یکپارچه نیروهای جهادی ولایت غزنی بر هم خورد و جنگ، جای صلح را گرفت و نیروهای مشترک قاری بابا و اتحاد اسلامی به قوماندانی «دین‌پرور» به مقابله با نیروهای حزب اسلامی پرداختند. اولین عکس العمل نظامی قاری بابا و دین‌پرور، تصرف دفتر حزب اسلامی در شهر غزنی و چند پسته نظامی که دو - سه ماه بیشتر از عمر آن می‌گذشت، بود.

به این ترتیب، جنگ در بین نیروهای حزب اسلامی به رهبری آقای حکمتیار از یک طرف و نیروهای حرکت انقلاب اسلامی و اتحاد اسلامی به قوماندانی دین‌پرور و قاری بابا از جانب دیگر، در ولایت غزنی آغاز شد و نیروهای حزب اسلامی چون شهر کابل، شهر غزنی را نیز هدف سلاح‌های دوربرد و موشک قرار دادند.

فعالیت هیأت صلح

یک ضرب المثل هزاره‌گی چنین است: «خوش‌بختو ده سرِ دیگا، بدبختو ده سرِ خودخو»؛ یعنی خوش‌بخت‌ها از حوادث و مصائبی که بر سر دیگران می‌آید، تجربه می‌گیرند و انسان‌های بدبخت، مصائب و تلخی‌ها را خود تجربه می‌کنند.

مطابق این ضرب المثل، اهالی شهر غزنی، مصائب و بلاهای که بر سر مردم شهر کابل آمد، به چشم سر دیده، جنگ را تجربه کردند و پیامدهای مصیبت‌بار و غم‌انگیز آن را دیدند. مردم غزنی، انفجارهای مهیب و به هوا رفتن خانه‌ها، مغازه‌ها، مؤسسات، قتل عام

شدن دسته‌جمعی خانواده‌ها، آتش گرفتن دارایی‌ها و تکه پاره شدن بدن‌ها، به آسمان رفتن سرهای بی‌تن و دست‌ها و پا‌های قطع شده از بدن و ... را در شهر کابل به چشم سر دیده، از آن عبرت گرفته بودند.

زمانی که آتش جنگ در بین حزب اسلامی، حرکت انقلاب اسلامی و اتحاد اسلامی آغاز شد و نیروهای حزب اسلامی - علی القاعده - به سوی شهر راکت پرتاب می‌کردند، مردم شهر غزنی مصیبت مردم کابل را در چند قدمی خود احساس کردند و به این خاطر ریش‌سفیدان و عناصر چیرفهم شهر دور هم جمع شدند؛ تا در جهت فرار از گرفتار آمدن به دام این مصیبت، فکری نموده، طرحی بریزند و در راستای عملی کردن آن تلاش کنند. جلسه زود به نتیجه رسید و راه حل در این دیده شد که از سران جبهات ایام جهاد در جهت خاموش نمودن این جنگ مدد جویند. روی این ملحوظ، هیأت‌های به مقر سران جبهات فرستادند و از آنها تقاضا نمودند که به شهر غزنی آمده، برای خاتمه بخشیدن به جنگی که تازه آغاز شده است، تلاش نمایند.

سران جبهات به تقاضای اهالی شهر غزنی پاسخ مثبت داده، به شهر غزنی آمدند و مسجد «برج برق» را به عنوان مقر کاری خود انتخاب کردند. از آنجای که اعضای هیأت میزبان خاصی نداشتند، همه از خود پذیرایی می‌کردند. روزها در مسجد می‌آمدند و شب‌ها به پایگاه‌های متعلق به خود می‌رفتند.

هیأت در نخستین جلسه خود فیصله کردند که با طرفین درگیر در تماس شده، علت جنگ و خواسته‌های طرفین را جویا شود. نامه‌ها نوشته شد و پیک‌ها راه مقر فرماندهان جنگ را در پیش گرفتند. جواب نامه‌ها یکسان و روشن بود: ما آغازگر جنگ نبوده‌ایم و از خود دفاع می‌کنیم. ما مظلوم قرار گرفته‌ایم و جانب مقابل ما ظالم است. هیأت محترم باید این را در

نظر بگیرد. تنها نوع ظلمی که طرفین از آن صحبت به میان می‌آورد، فرق می‌کرد. قاری بابا خواهان استرداد «یونت» با تمام تجهیزات آن بود و مسئولان حزب اسلامی خواهان جبران سه سال انزوای خویش.

این نامه‌نگاری نزدیک به یک هفته دوام کرد و طرفین درگیر به کار خود که جنگ بود با جدیت می‌پرداختند و هر طرف هرچه داشت بر سر دیگری می‌ریخت و به درخواست‌های سران جبهات جهادی که عنوان میانجی به خود گرفته بودند، توجهی به خرج نمی‌داد.

دعوت از گروه طالبان

قاری بابا به نیروهای حرکت اسلامی و نیروهای طرفدار استاد اکبری به عنوان نیروهای متحد دولت استاد ربانی نظر می‌کرد و متوقع بود که این نیروها به صورت جدی وارد کار و زار شوند و صف‌آرایی و جبهه‌بندی کابل را در شهر غزنی و ماحول آن به نمایش بگذارند. اما در عالم واقعیت، آرزوها و انتظارات قاری بابا جامه عمل نپوشید و آن‌های که عنوان طرفداران دولت را به خود نهاده بودند، به صورت جدی به میدان نیامدند و نیروهای حرکت انقلاب اسلامی و اتحاد اسلامی در مصاف با نیروهای حزب اسلامی تنها ماندند.

مسئولان حرکت انقلاب و اتحاد اسلامی در غزنی از این وضعیت (عدم همکاری جدی طرفداران دولت) بسیار نگران شدند و راه چاره را در این دیدند که از گروه طالبان جهت آمدن در شهر غزنی دعوت نمایند و این کار را هم کردند.

موضع‌گیری نیروهای شیعی

در این میان در برابر نیروهای هزاره‌های شیعه مذهب در غزنی این سؤال مطرح شد که در این اوضاع و شرایط چه موضعی را اتخاذ نمایند؟ سران جبهات شیعی در غزنی دو روز

متوالی گردهم آمده، روی این موضوع به بحث پرداختند و بعد از دو روز بحث چنین فیصله کردند: ما در این جنگ موضع بی‌طرفی انتخاب می‌کنیم.

مسائلی که زیربنای این تصمیم را تشکیل می‌داد، واقعیت‌های و امور ذیل بود:

۱- شهر غزنی شهریست مشترک در بین سه قوم پشتون، هزاره و تاجیک و دو مذهب یعنی تشیع و تسنن؛

۲- وحدت نیروهای جهادی به هم خورده است و لهذا وارد شدن در این جنگ، جنگ با گروه طالبان نخواهد بود. بر این اساس، برای ما (شیعیان) حزب اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی فرقی ندارند. هر کدام که به عنوان شریک ما در این شهر وارد میدان شود بی‌تفاوت است.

۳- اگر وارد این جنگ شویم، ما تجزیه می‌شویم؛ چون نیروهای حزب وحدت شاخه استاد مزاری از حزب اسلامی حمایت می‌نماید؛ در حالی که نیروهای حرکت اسلامی و طرفداران حزب وحدت جناح استاد اکبری به کمک نیروهای حرکت انقلاب اسلامی و اتحاد اسلامی برمی‌خیزند و تنها نیروهای پایگاه امام صادق (علاء الدینی) بی‌طرف باقی می‌مانند. به این ترتیب، برخورد حزب اسلامی و طرفداران دولت استاد ربانی به داخل هزاره‌جات کشانده شده، یکبار دیگر خانه جنگی‌های خاتمان‌برانداز گذشته از نو آغاز می‌گردد؛ چیزی که به نفع هیچکدام ما نخواهد بود.

روی جهات فوق، به اتفاق آراء فیصله به عمل آمد که نیروهای شیعی در ماجرای درگیری نیروهای حزب اسلامی با نیروهای حرکت انقلاب اسلامی و اتحاد اسلامی، بی‌طرفی انتخاب نمایند.

نامهٔ گروه طالبان

نیمه‌های شب ۱۳۷۳/۱۰/۲۶ پیام گروه طالبان خطاب به سران جبهات شیعی در شهر غزنی موصلت کرد و مضمون آن چنین بود که نیروهای گروه طالبان قصد وارد شدن به شهر غزنی را دارند. شما در مقابل این عمل ما چه موضعی را انتخاب می‌کنید؟ صبح روز بیست و ششم باز هم جلسهٔ سران جبهات شیعی تشکیل شده، روی محتوای نامهٔ واصله از گروه طالبان بحث صورت گرفت و در نهایت، پاسخ ذیل برای آنها فرستاده شد:

«ما به وارد شدن نیروهای شما به شهر غزنی راضی نیستیم؛ چون ورود نیروهای شما موجب می‌شود که شهر غزنی به صحنهٔ جنگ تبدیل شده، خانه‌ها ویران گردیده، مردم در این فصل از سال که سرما بیداد می‌کند، آواره شوند. این چیزی است که با شعارهای شما سر سازگاری ندارد؛ اما با شما سر جنگ هم نداریم.»

ساعت یازده قبل از ظهر همین روز، دومین نامهٔ گروه طالبان خطاب به سران جبهات شیعی موصلت کرد که در آن از سه مسأله پرسش به عمل آمده بود:

۱- نیروهای ما را در کجای شهر جای می‌دهید؟

۲- چه اندازه اسلحه و مهمات به ما کمک می‌نمایید؟

۳- در مبارزه با نیروهای شر و فساد تا کجا با ما همکاری می‌کنید؟

باز هم جلسه دایر گردید و به دومین نامه گروه طالبان چنین پاسخ داده شد: ما برای

نیروهای شما در شهر جا نمی‌دهیم، سلاح و مهمات نیز نمی‌دهیم و کمک هم نمی‌کنیم و با شما سر جنگ هم نداریم.

ورود نیروهای گروه طالبان به شهر غزنی

بعد از رد و بدل شدن این نامه‌ها، به پسته‌های نظامی و مراکز مربوط به نیروهای شیعی اطلاع داده شد که نیروهای گروه طالبان با همکاری و راهنمایی نیروهای اتحاد اسلامی و حرکت انقلاب وارد شهر می‌شوند و شما آماده باشید و تا زمانی که مزاحم شما نشوند، برای آنها مزاحمت ایجاد نکنید و مانع ورود آنها نشوید؛ ولی هرگاه برای شما مزاحمت ایجاد کردند و یا قصد خلع سلاح تان را داشتند، با قوت و قدرت تمام از خود دفاع نمایید.

شامگاه روز ۱۳۷۳/۱۰/۲۷ تمامی پسته‌ها و مراکز نظامی مربوط به حرکت انقلاب اسلامی و اتحاد اسلامی با فیرهای شادیانه پرداخته، آسمان شهر غزنی را با مرمی‌های رسام پوشانده ستاره باران کردند و با این عمل خود ورود نیروهای گروه طالبان را به شهر غزنی اعلام نمودند. نیروهای گروه طالبان بدون سر و صدا و بدون تظاهر به گونه‌ی وارد شهر شدند و در مساجد مربوط به اهل سنت جای گرفتند ک اهالی شهر و پسته‌ها و مراکز نظامی ما متوجه ورود آنها نشدند؛ زیرا آنها را از مسیرهای هدایت کردند که همه محله‌های سنی‌نشین و دور از چشم پسته‌های ما قرار داشتند. تنها فیر مرمی‌های رسام خبر از وجود یک مسأله‌ی شادی‌آفرین می‌داد که ورود نیروهای طالبان برای فیرکننده‌ها، مسرت‌بخش و شادی‌آفرین تلقی می‌شد.

ملاقات و مذاکره

صبح روز ۱۳۷۳/۱۰/۲۸ خبر دادند که مولوی احسان الله احسان مسئول نیروهای طالبان خواستار ملاقات و مذاکره با سران جبهات شیعی شده است. ما بعد از مشوره، به این درخواست جواب مثبت دادیم و برنامه ملاقات و مذاکره در دفتر حرکت اسلامی دایر گردید.

مولوی احسان الله بعد از یادآوری این مطلب که شیعه و سنی با هم برادر است و مسائل اختلافی جزئی می‌باشد، سه مطلب را مطرح کرد:

۱- فلسفه وجودی گروه طالبان: احسان الله گفت: جهاد به انحراف کشانده شده، نیروهای جهادی به انواع فساد و انحراف گرفتار آمده‌اند. در قندهار ما بعضی از قوماندانان به صورت رسمی با بچه ازدواج کرده‌اند و از ملاها خواسته‌اند که عقد آنها را بخوانند. ما برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده‌ایم و قصد داریم که جهاد به اهداف اولیه خود که تشکیل حکومت اسلامی می‌باشد، برسد.

۲- عدم وابستگی به خارج: احسان الله گفت: ما یک جریان خودجوش هستیم که از متن مردم روئیده‌ایم و به هیچ کشور خارجی ارتباط نداریم. او یادآور شد که ما در همه چیز خود متکی به مردم هستیم و تا اینجا که رسیده‌ایم، به برکت حمایت مردم بوده است.

۳- نفی وهابیت: احسان الله خاطر نشان کرد که جریان طالبان از وهابیت بی‌زاری می‌جوید و به معجزه و کرامت عقیده دارد. آنگاه جریان خواب دیدن ملا عمر رهبر طالبان را بیان نمود و در پایان خواستار همکاری و همراهی علمای شیعه و سنی شد. او در ضمن یادآور شد که حضور اسلحه در بین مردم، ناامنی می‌آفریند، باید سلاح‌ها جمع شده، در دیپوها نگهداری شود.

بعد از ختم توضیحات مولوی احسان الله، سخنگوی شیعیان به تبیین مواضع شیعه‌ها پرداخت. او ضمن قبول به انحراف کشانده شدن و فاسد شدن نیروهای جهادی گفت:

هر حزب و تشکیلاتی که کار نظامی - سیاسی می‌کند، باید از بانک و تانک برخوردار باشد و عمل سیاسی - نظامی بدون حمایت مالی و نظامی کشورهای خارجی میسر نیست. وی افزود: ما از اینکه گروه طالبان به کشوری وابسته باشد، اعتراض نداریم؛ چون همه

احزاب و گروه‌های موجود در افغانستان وابسته‌اند. وی به توضیح تاریخ مظلومیت شیعه‌ها در افغانستان پرداخته گفت:

ما در گذشته‌ها حتی در نماز خواندن مطابق فقه خود و برگزار نمودن مراسم عزاداری امامان خویش آزاد نبودیم و اینگونه مراسم‌ها را در خفا بجا می‌آوردیم. زمانی که دوران جهاد آمد، ما آغازگر جهاد و محور آن در غزنی بودیم و امیدوار بودیم که در سایه جهاد همه به حقوق خود برسند؛ ولی بعد از خروج نیروهای شوروی، احزاب مستقر در پیشاور ما را نادیده گرفتند. وی افزود: ما خواهان برادری و عدالت اسلامی هستیم و با همه گروه‌ها و جریان‌ها بر مبنای عملکردشان برخورد می‌کنیم. ما نسبت به جریان‌ها و گروه‌ها با دید شک برخورد می‌کنیم و منتظر نحوه عملکردشان می‌مانیم. ما شعارهای خوب زیاد شنیده‌ایم؛ اما عمل خوب کم دیده‌ایم. ما از شما نیز برادری می‌خواهیم و تا زمانی که با ما به صورت برادرانه عمل نمائید، برای موفقیت شما دعا می‌کنیم.

احسان الله ضمن تأیید مظلومیت شیعه‌ها در افغانستان و ستمی که احزاب مستقر در پیشاور در حق شیعیان روا داشتند، گفت: گروه طالبان حاضر است بیش از آنچه که تا کنون دیگران برای شما حق قائل شده است، سهم قائل شود.

در پاسخ گفته شد: حالا که شما در بین راه هستید، آنروز که به مقصد رسیدید، با هم صحبت می‌کنیم و خواهان برخورد برادرانه خواهیم بود. سخنگوی جبهات شیعی افزود: ما به حکم اینکه ملا هستیم و ملا وظیفه تبیین مفاهیم دینی و دفاع از آن را به عهده دارد، در مورد شما نگرانی داریم. ما بعد از پانزده سال تجربه، به این نتیجه رسیده‌ایم که به دلیل عقب‌افتادگی افغانستان و شرایط خاص منطقه‌ای و بین‌المللی، حکومت اسلامی در کشور ما قابل پیاده شدن نیست و هر نیرویی که برای اجرای این امر در این شرایط تفنگ بر دوش

نهاد، مبارزه مسلحانه نماید، به جایی نمی‌رسد و خود به خاطر عملکرد ناصواب و غیردینی‌اش، موجبات بدنامی اسلام را فراهم می‌کند؛ چون نیروها تربیت کافی نشده‌اند و در جریان عمل، آلوده و فاسد می‌شوند.

جهاد و مجاهد به تباهی کشیده شد و موجبات بدنامی حکومت دینی را در افغانستان فراهم کرد و تنها نهاد روحانیت و علماء دین به عنوان نماینده و مبلغ دین باقی مانده است. هراس ما از این است که شما با عملکرد خویش، این نهاد را نیز بدنام نمایید و دشمن زمینه تهاجم و حمله قوی‌تر به دین را به دست آورد. گپ زدن ساده و آسان است؛ اما عمل کردن بسیار مشکل می‌باشد.

مولوی احسان الله گفت: طالبان مردمان پاک هستند. سخنگوی جبهات شیعی جواب داد: ما هم در آغاز پاک بودیم؛ اما در جریان عمل چنین شدیم. قرار شد شهر غزنی کما فی السابق اداره شود و گروه طالبان جای حرکت انقلاب اسلامی و اتحاد اسلامی را بگیرد.

ورود نیروها از کابل

بعد از ظهر همین روز ما به مناطق خویش برگشتیم و عصر روز ۲۹ گزارش رسید که نیروهای مشترک حزب وحدت و حزب اسلامی به قوماندانی شخص حکمتیار از کابل به منظور نبرد با گروه طالبان به غزنی مواصلت کرده‌اند.

شام همین روز، آقای دگرجنرال غلام رضا امینی با یک تعداد از قوماندانان نیروهای اعزامی از کابل به پشت‌بوم (مقر پایگاه امام صادق) رسیدند و نامه استاد مزاری را که خطاب به من نوشته شده بود، تحویل دادند. استاد مزاری در این نامه، از ماهیت گروه

طالبان سخن به میان آورده، یادآور شده بود که گروه طالبان ساخته و پرداخته قدرت‌های استعماری است که به منظور سرکوب نمودن مجاهدین درست شده است. و بعد، از اعزام نیرو از کابل به منظور مقابله با گروه طالبان سخن به میان آورده بود و در پایان از من خواسته بود که نیروهای اعزامی را در جنگ با طالبان سرپرستی نمایم.

مذاکره با حاج امینی

من با آقای امینی که سمت فرماندهی کل نیروهای اعزامی را داشت، به مدت شش ساعت صحبت کردم و توضیح دادم که شما توان جنگ با گروه طالبان را ندارید و اصولاً جنگ با گروه طالبان به نفع ما نیست و افزودم: اینجا کابل نیست و مردم در یک مجبورت به سر نمی‌برند! در اینجا عقل مردم فعال است و قضایا را تحلیل می‌کنند؛ اگر به نفع شان بود می‌پذیرند و گرنه رد می‌کنند.

امینی حرفی برای گفتن نداشت و شاید برای نخستین بار سخن از ناتوانی و غیرمفید بودن جنگ را می‌شنید. آخرین حرف آقای امینی این بود که **حزب وحدت رقیب حزب اسلامی** است. حزب اسلامی برای گرفتن شهر غزنی مصمم است و غزنی را می‌گیرد. حزب وحدت اگر در این عملیات سهم نگیرد، رقیب شکست خورده به حساب می‌آید. این برای حزب وحدت قابل قبول نیست. و بعد با عصانیت و به شیوه انقلابیون فریاد کشید: **ما کوه را با سر خود شکاف می‌کنیم!**

با خونسردی و متانت برایش توضیح دادم که حزب اسلامی از آنچنان توان و امکاناتی برخوردار نیست، به شعارها و لاف‌زنی چند قوماندان توجه نکنید! و افزودم: ما (شیعه‌ها) در غزنی در چشم‌انداز شرکاء خود از ابهت و عظمت مناسبی برخورداریم، شرکاء ما حتی

خیال درگیر شدن با ما را در ذهن خطور نمی‌دهند. از شما خواهش می‌کنم مطابق ضرب المثل هزاره‌گی «خود را به زحمت و ما را به خجالت ندهید». به امینی توصیه کردم در بین غزنی و علاء الدینی که تردد می‌کنی مواظب چند نقطه باشی و مسائل امنیتی را به شدت مراعات نمایی که ضربه می‌خوری. بعد نقطه‌های خطرناک را برایش مشخص کردم.

امینی توصیه‌های مرا با خنده مستانه پاسخ داد و یادآور شد که شما بیش از حد ترسیده‌اید. امینی با قوماندانان خود روز سی‌ام به خواجه عمری - که مقر نیروها و فرماندهی‌اش بود - برگشت و به ما وعده گزارش تصرف شهر غزنی را داد. امینی در صبح روز ۱۳۷۳/۱۱/۱ باز هم پیش من آمد و اینبار همه قوماندانان خود را آورده بود. من باز هم تحلیل‌ها و برداشت‌های خود را از اوضاع و جریانات برای‌شان گفتم.

نقشه جنگی تصرف شهر غزنی

آنها نقشه‌ای را بیرون آورده، روی زمین پهن کردند که خطوط حرکت و مقصد نهایی جنگی را نشان می‌دهد. قوماندانان در مورد وضعیت جغرافیایی، موانع، سنگرها و استحکاماتی که در مسیرشان قرار دارد، از من توضیح می‌خواستند. وقتی به نقشه نظر انداختم، دیدم بالاحصار شهر غزنی به عنوان نقطه تلاقی نیروهای عمل کننده تعیین شده است. تصرف سنگرها و استحکامات غرب و شمال غزنی به نیروهای حزب وحدت واگذار شده و مسیر پیشروی نیروهای حزب اسلامی از قسمت شرقی کوه «ترک حضرت» از شمال به سمت جنوب تعیین گردیده است.

با توجه به اینکه سمت غربی کوه ترک حضرت از جانب روس‌ها به صورت کامل مین‌گذاری شده است، باید نیروهای حزب وحدت از یک قسمت این میدان مین‌گذاری شده

عبور نماید. آغاز عملیات نیروهای حزب وحدت، پسته‌های «**خنگ سنگ‌ها**» تعیین شده که با این حساب، نیروهای حزب وحدت در نخستین گام باید با نیروهای حرکت اسلامی - که هم مجهزاند و هم نیرومند - درگیر شوند. در مسیر نیروهای حزب اسلامی تا بالاحصار، سنگر و استحکامات نظامی قابل توجهی وجود ندارد و نیروهای عمل کننده، در مسیر خود با موانع جدی برخورد نمی‌کنند ... در یک نگاه کلی حداقل هشتاد فیصد بار جنگ به دوش نیروهای حزب وحدت گذاشته شده است که بیست تا سی فیصد باید با نیروهای حرکت اسلامی و طرفداران استاد اکبری درگیر شوند. گذشته از همه اینها نیروهای حزب وحدت در صورت شکست، جای برای عقب‌نشینی در اختیار ندارند و عقبه‌های شان بیشتر در اختیار دشمن قرار دارد.

وقتی محتوای نقشه و خط‌سیر عملیاتی نیروهای حزب وحدت را برای قوماندانان توضیح دادم، آقای امینی یک مقدار نگران شد و قوماندانان عملیات از جمله قوماندان شفیع دیوانه اظهار داشت که فریب خورده‌اند و حزب اسلامی از نابلدی آنها سوء استفاده کرده است. آقای امینی باز هم چند شعار انقلابی داده، خطاب به قوماندانانش گفت «... را خدا برای کارد آفریده است»؛ اما قوماندانان به شعارها توجه نکرده از من مشورت خواستند. من به آنها گفتم: حال که خود را به «دم کارد» می‌سپارید، نیروها را مخلوط کرده، هر دو جناح جنگ را به صورت مشترک اشغال نمایید؛ تا مصیبتی که وارد می‌شود، مساویانه به دوش بکشید. امینی با فرماندهانش قبل از ظهر رهسپار غزنی شد و من توصیه‌های ایمنی را باز هم برایش تکرار کردم و او باز هم به تسمخر گرفت و رفت.

بعد از ظهر همین روز، ریش‌سفیدان خواجه عمری به پشت‌بوم آمده، بر تصمیم ناگرفته‌ام در مورد جنگ به من اعتراض داشتند. آنها یادآور شدند که امینی به ما گفت: ما

تحت فرمان زاهدی هستیم و مسئول عمومی ایشان مقرر شده است. زاهدی چهارصد نفر مجاهد در اختیار ما قرار داده است و خود با هفتصد نفر دیگر از پشت ما می‌آید. آنها گفتند: اگر جنگ در غزنی شروع شود، آتش آن منطقه خواجه عمری را نیز فرا می‌گیرد؛ در حالی که ما جای و راه برای خارج شدن از صحنه جنگ در اختیار نداریم. حال که شما تصمیم به جنگیدن گرفته‌اید، فکر جا و راه خارج شدن از صحنه جنگ را برای ما هم بکنید. ما در این سرمای زمستان و در میان برف، کجا برویم و چگونه از منطقه محاصره شده خود خارج گردیم؟

به آنها گفتم: درست است که استاد مزاری از من خواسته است که سرپرستی نیروهای جنگی را به عهده بگیرم؛ اما من از اساس با این جنگ مخالفم و هیچ نوع سودی را برای این جنگ متصور نمی‌بینم. بعد دلایل مخالفت خود را توضیح دادم و یادآور شدم که در این جنگ چهار نفر هم نمی‌دهم، چهار صد نفر که جای خود را دارد.

در همین روز به نیروهای پایگاه امام صادق [نیروهای تحت امر استاد زاهدی] دستور داده شد که شهر غزنی را ترک گفته، از سهم گرفتن بر ضد یا به نفع جنگجویان خودداری نمایند. شب هنگام که این نیروها به پایگاه رسید، یادآور شدند که یک گروهی از حزب اسلامی با یک دستگاه بی. ام. ۱۲ در قسمت شمال غرب شهر سرگردان این طرف و آن طرف می‌رفتند و در حالی که سخت ترسیده بودند، از تعداد نیرو و مواضع و سنگرهای طالبان می‌پرسیدند. نیروی خارج از منطقه بودند، چون هیچ‌جا و هیچ‌کس را نمی‌شناختند.

از این گزارش دریافتم که پروگرام عملیات مشترک نیروهای حزب وحدت و حزب اسلامی، مورد موافقت نیروهای محلی و یا اصولاً کادر تصمیم‌گیرنده حزب اسلامی قرار نگرفته است

و صرف برای تسلاي خاطر آقای امینی، یک گروپ ده نفره با یک دستگاه بی. ام. ۱۲ به سمت غرب کوه ترک حضرت فرستاده شده است.

پیشروی قوماندان زرداد

طبق اخبار واصله، نیروهای قوماندان زرداد یکی از قوماندانان بسیار جنگی مشهور حزب اسلامی، در شب دوم همین ماه وارد قریه روضه می‌گردد و مرتکب اعمال مناسب شأن خود می‌شود و اهالی قریه که از طرفداران بسیار قدیمی و با وفای حزب اسلامی در غرنی بودند، از وی می‌رنجند. روز دوم، قوماندان زرداد با نیروهای تحت فرمان خویش از قریه روضه خیزی برمی‌دارد و با یک خیز خود را به نزدیک فرقه غزنی که در قسمت شرقی بالاحصار موقعیت دارد، می‌رساند؛ اما با یک ضد حمله شدید نیروهای گروه طالبان مواجه شده، با یک خیز دیگر خود را به قریه روضه می‌رساند و می‌خواهد آنجا را به حیث سنگر دفاعی خویش برگزیند؛ اما با مخالفت شدید اهالی قریه رو به رو گشته، از باب مجبوری به مرکز غند امام حسین واقع در کوتل روضه عقب‌نشینی می‌کند.

هیأت شورای هماهنگی

قبل از ظهر روز ۱۳۷۳/۱۱/۲ هیأتی از جانب شورای هماهنگی «جغتو» و یا بهتر است گفته شود استاد حکیمی و استاد فکرت به «پشت‌بوم» آمده، از من دعوت کردند به مقر شورای هماهنگی رفته در جهت جلوگیری از جنگ تلاش نماییم؛ چون اگر جنگی واقع شود، مردم ما و نیروهای حزب وحدت بیشترین خسارات را متحمل خواهند شد. دعوت شورای هماهنگی را پذیرفتم و در عین حال یکی از مسئولین پایگاه امام جعفر صادق را برای

مذاکره با آقای امینی جهت خودداری از جنگ، به منطقه خواجه عمری فرستادم و خود با هیأت شورای هماهنگی، راه قیاق را در پیش گرفتم.

از قضای روزگار به قیاق نرسیدیم و شب را در اولین قریه منطقه **جرمتو** ماندیم. آنگاه که ما در این قریه رسیدیم، موتری با سرعت از میان برف ها از پشت سر ما رسید و در یک گوشه توقف کرد. از سرنشینان موتر جويا شدیم، قوماندان محمد رضا بود. وقتی ایشان من را شناخت، پیش آمد و مرا به کنار کشیده گفت: نیروهای حزب اسلامی و حزب وحدت به سختی شکست خوردند. من یک ساعت قبل در صحنه جنگ بودم که به این طرف خود را کشیدم. کار نیروهای حزب وحدت اسلامی تمام شد و قرار اطلاع آقای حکمتیار به سوی کابل عقب‌نشینی کرده است.

صبح زود که به مقر شورای هماهنگی رفتیم، اولین کار ما جمع‌آوری اطلاعات بود و تا ظهر روز سوم یک تصویر کلی از صحنه جنگی که دیروز اتفاق افتاد بود به دست آوردیم.

تصویر کلی از جنگ و سرنوشت نیروهای حزب وحدت

جنگ با حمله نیروهای حزب وحدت از سمت غرب کوه «ترک حضرت» و نیروهای حزب اسلامی از سمت شرق همان کوه از شمال شهر آغاز می‌شود و در ابتدا نیروهای مهاجم موفقیت‌های به دست می‌آورند؛ اما این موفقیت‌ها دوام نمی‌آورد و با ضد حمله گروه طالبان، اوضاع تغییر کرده، نیروهای حزب اسلامی به سمت کابل می‌روند و نیروهای حزب وحدت به سمت خواجه عمری؛ خواجه عمری که خود در محاصره قرار داشت.

روز ۱۳۷۳/۱۱/۳ نیروهای حزب وحدت دومین مرحله عقب‌نشینی خود را از مسیرهای علاقه‌داری **جغتوی وردک**، کوتل **برغول** و منطقه **برکات** آغاز کردند. نیروهای که مسیر **برکات**

را در پیش گرفته بودند، به سلامت وارد دره قیاق شدند - البته تعداد شان کم بود - و نیروهایی که از دو مسیر دیگر به عقب‌نشینی پرداخته بودند، در همان نقطه‌های که من به آقای امینی توصیه می‌کردم مواظب باشید، به مشکل برخوردند و هشتاد فیصد آنها دستگیر شده، خلع سلاح گردیدند و بعداً به غزنی، قندهار و جنوبی منتقل و زندانی شدند.

نتیجه

این قسمت از حوادث و رخداد‌های غزنی از آن جهت با جزئیات شرح داده شد که دریابیم:

۱- شهر غزنی در مدت تقریباً سه سال در یک آرامش کامل به سر می‌برد و نیروهای جهادی این ولایت، مصالح منطقه‌ای را بر منافع حزبی ترجیح داده، بر خلاف مرکزیت‌های خویش، از ویرانی و مرگ‌آفرینی پرهیز می‌کردند.

۲- نیروهای جهادی ولایت غزنی به صورت متحد و یکصدا آماده دفاع از شهر و ولایت خود در برابر هجوم گروه طالبان بودند.

۳- نیروهای حزب اسلامی و حزب وحدت، پروگرام تصفیة نیروهای مخالف خود در شهر غزنی و ماحول آن را روی دست داشتند و هیأت مشترک به منظور بررسی زمینه‌های عملی این پروگرام به غزنی مستقر شده بود.

۴- صفوف متحد و یک پارچه نیروهای جهادی ولایت غزنی با تصرف مرکزی به نام «یونت» که در اختیار قاری بابا قرار داشت، توسط نیروهای حزب اسلامی، از هم پاشید و برای اولین بار پس از ورود مجاهدین به شهر غزنی، نیروهای جهادی با هم درگیر شدند.

۵ - نیروهای اعزامی حزب وحدت از کابل، علی‌رغم فیصله عمومی سران جبهات شیعه در غزنی و توصیه‌های اکید آنان مبنی بر خودداری از جنگ، با نیروهای طالبان درگیر شدند.

۶ - نیروهای حزب وحدت با محل و ابعاد مأموریت خود در غزنی هیچگونه آشنایی نداشتند و از توجیه منطقی جنگ در غزنی عاجز بودند.

۷ - از کیفیت برخورد حزب اسلامی با این نیروها چنین برمی‌آید که صداقت لازم وجود ندارد و مسئولان حزب اسلامی قصد دارند در این جنگ کمترین مصیبت را تحمل کرده، بیشترین استفاده را ببرند و همکاران شان بر عکس باشند.

۸ - مطابق نامه‌ای که استاد مزاری خطاب به من نوشته بود، ایشان گروه طالبان را جریانی می‌دانست که ساخته و پرداخته استکبار جهانی است که برای درهم کوبیدن نیروهای جهادی وارد میدان شده است.

بخش دوم: رویدادها از ۲۶ دلو تا ۱۶ حوت ۱۳۷۳

به تاریخ ۱۳۷۳/۱۱/۲۶ آقای حکمتیار شتابان چهارآسیاب را با نیروهای خویش ترک کرده، جانب منطقه «سروبی» رفت. این عقب‌نشینی آنقدر با عجله و دستپاچگی صورت گرفت که سخنگوی طالبان در مصاحبه‌ای از بجا ماندن وسایل حمام ایشان سخن گفت.

از تاریخ برخاستن آقای حکمتیار از سر راه طالبان و ورود نیروهای گروه طالبان به قسمت‌های از غرب کابل دقیقاً ۲۲ روز گذشت که در مدت این ۲۲ روز، حوادث و رخداد‌های مهمی پیش آمد و سرنوشت استاد مزاری و نیروهای حزب وحدت مستقر در غرب کابل و مردم فلک‌زده این قسمت از شهر کابل را رقم زد. جهت ارائه‌ی تصویر روشن‌تر

از علل و عوامل و فضای که سرنوشت استاد مزاری در آن رقم زده شد، ما این بخش را در سه قسمت به شرح زیر روایت می‌کنیم:

الف - تحرکات سیاسی واسطه‌ها در پاکستان و افغانستان؛

ب - فعل و انفعالات در جنوب کابل؛

ج - تحرکات در شمال کابل.

تحرکات سیاسی واسطه‌ها در پاکستان و افغانستان

زمانی که نیروهای حزب اسلامی از چهارآسیاب عقب نشستند و جنگ در چشم‌انداز آقای حکمتیار ماهیت «جنگ بی‌حاصل و احمقانه» به خود گرفت، نیروهای به شدت صدمه دیده جنبش ملی - اسلامی افغانستان به سرپرستی جنرال فوزی به جنوب غرب کابل انتقال داده شده، جابجا گردیدند و حزب وحدت در محاصره دو دشمن نیرومند خود قرار گرفت.

شمال، شرق و غرب منطقه‌ی حزب وحدت در اختیار نیروهای دولت استاد ربانی و هم‌پیمانانش قرار داشت و حزب وحدت به سرپرستی استاد مزاری، نزدیک به سه سال شدیدترین، مرگبارترین، خونین‌ترین و ویرانگرترین جنگ‌ها را با آنها داشت و حدود چهار ماه قبل، به تصفیه خونین نیروهای حرکت اسلامی و یک بخش از نیروهای حزب وحدت به سرپرستی استاد اکبری از غرب کابل پرداخته بود. از جانب دیگر، تا زمانی که حزب اسلامی لوگر و چهارآسیاب را در اختیار داشت، راه خروجی را برای حزب وحدت و مردمی که از آن حزب طرفداری می‌کردند، وجود داشت؛ اما با عقب‌نشینی نیروهای حزب اسلامی از لوگر و چهارآسیاب، جنوب منطقه‌ی حزب وحدت به چنگ نیروهای گروه طالبان افتاد و حلقه محاصره تکمیل گردید.

گروه طالبان همان نیروهای می‌باشند که - بنا به اظهارات قوماندانان اعزامی حزب وحدت از کابل به غزنی - سه صد نفر خود را در جنگ با حزب وحدت در شهر غزنی از دست دادند. طبیعی است که در یک چنین شرایطی، این پرسش به بلندای آسمان و عرض زمین در برابر چنین نیرویی [حزب وحدت] مطرح شده، خودنمایی می‌کند که چه باید کرد؟ در برابر این پرسش، سه پاسخ عرض اندام می‌کند:

- ۱- با دشمنی که در شمال، شرق و غرب قرار دارد، سازش کرد و جان به سلامت برد؛
- ۲- با دشمنی که در جنوب به تازگی مستقر شده است، کنار آمد و با دشمن دیگر جنگید، تا جان به سلامت برد؛
- ۳- با هر دو دشمن تا آخرین نفر، آخرین نفس و آخرین مرمی جنگید؛ چنانکه «مرگ سرخ به از زندگی ننگین است».

راه سوم برای نیروهای چون نیروهای حزب وحدت مسدود است. شعار دادن آسان است؛ ولی عمل کردن محال! چون از روزی که شعر «مرگ سرخ به از زندگی ننگین» پا به عرصه وجود گذاشته است، تنها یکبار توسط امام حسین (ع) و یارانش عملی شده و بس! مسئولین حزب وحدت با واسطه‌های خود تلاش سیاسی در جهت کنار آمدن با هر دو دشمن خود را آغاز کردند. مطابق اطلاعات داده شده از دفتر پیشاور و کویته‌ی حزب وحدت و گزارش‌های بعضی مسئولان این حزب که در غرب کابل حضور داشته‌اند، هیأت‌هایی در جهت کنار آمدن با گروه طالبان در پاکستان و افغانستان فعالیت می‌کردند. بعضی هیأت‌های ذکر شده با سرپرستان خود از این قرار بودند:

الف - هیأت اسلام آباد به ریاست استاد خلیلی که با جنرال تنی مذاکره می‌کرد؛

ب - هیأت پیشاور به ریاست داکتر رسول طالب که واسطه یا طرف مذاکره‌اش - تردید از من است - فردی به نام جنرال بسم الله مشهور به «بسم الله آبی» بوده است. لازم به یادآوری است که بسم الله آبی یکی از صاحب‌منصبان نظامی خلقی است که قوماندانی فرقه ۰۹۵ را در زمان نجیب به عهده داشت و تا آنجای که من به یاد دارم - مطابق اظهارات همکارانش - رتبه دگروالی داشته است؛ اگرچه خودش می‌گفت جنرال است.

ج - هیأت قندهار به ریاست استاد یوسف واعظی شهرستانی که از کویت به قندهار رفته است و با مسئولان گروه طالبان مذاکره داشته است.

مطابق اظهارات یک عضو از هیأت قندهار، آنچه در قندهار گفته شده است، دو مطلب زیر می‌باشد:

۱- مسئولان طالبان اهداف و پروگرام‌های خویش را تشریح کرده‌اند؛

۲- استاد واعظی شهرستانی از امنیتی که توسط گروه طالبان به وجود آمده، ستایش بلیغی به جا آورده است.

مطابق اطلاعات ارائه شده از دفتر پیشاور حزب وحدت، جانب مقابل هیأت‌های حزب وحدت، در دو مرحله دو نوع سخن داشته‌اند: در مرحله اول اظهار می‌داشته‌اند که گروه طالبان فقط به سقوط دادن دستگاه ربانی می‌اندیشند و قبل از عملی شدن این منظور، به حزب وحدت کاری ندارد. ولی در مرحله دوم پا را کمی فراتر گذاشته، سخن از تسلیم شدن حزب وحدت و تحویل دادن سلاح‌های سنگین خود به میان می‌آوردند و اطمینان می‌دادند که جان افراد، قوماندان‌ها و مسئولین حزب وحدت در امان بوده، می‌توانند اسلحه سبک خود را در اختیار داشته باشند.

استاد خلیلی و داکتر طالب به صورت مرتب از پاکستان به غرب کابل تماس گرفته، به استاد مزاری اطمینان و خاطر جمعی داده، یادآور می‌شدند که گروه طالبان فعلاً به شما کاری ندارد، تمام هم و غم طالبان ساقط نمودن دولت ربانی است و چه بهتر که از این فرصت پیش‌آمده استفاده کرد و با همکاری گروه طالبان به ساقط نمودن دولت ربانی پرداخت. با تشویق عناصر خلقی چون جنرال خدا داد خان در غرب کابل و اطمینان‌های پی در پی و دلگرم‌کننده‌ای که از پاکستان می‌رسید، استاد مزاری گروه طالبان را بر دولت ربانی و طرفدارانش ترجیح داد و با گروه طالبان وارد مذاکره شده، تسلیم شدن حزب وحدت را به گروه طالبان قبول کرد.

شکل قضیه به این صورت پیش‌بینی شد که حزب وحدت به گروه طالبان تسلیم می‌شود، مشروط به اینکه گروه طالبان از خلع سلاح کامل حزب وحدت صرف نظر کرده، به گرفتن سلاح سنگین این حزب قناعت نماید. از جانب دیگر، در مرحله اول، نیروهای گروه طالبان سنگرهای مربوط به حزب اسلامی را اشغال نمایند و بعد از آن بقیه سنگرهای حزب وحدت را در اختیار گرفته، با نیروهای دولت و هم‌پیمانانش به جنگ بپردازد.

اولین حادثه

بنا به اظهارات مرحوم آیت الله فاضل به استناد صحبت‌های یک قوماندان گردیزی، بعد از حصول توافق در بین مسئولان طالبان و مسئولان حزب وحدت، یک گروه پنج صد نفری از نظامیان طالبان به قوماندانی یک سید گردیزی، دوغ آباد را به منظور اشغال سنگرهای حزب اسلامی ترک گفته، با راهنمایی یکی از مسئولان حزب وحدت به دارالامان می‌آیند و بعد از یک توقف کوتاه در اطراف قصر دارالامان، آنجا را نیز ترک گفته، از سرک دارالامان به

سوی تنگی ده مزنگ در حرکت می‌شوند. این گروه همینکه در منطقه کاخانه گوگردسازی و کشمش‌پاکی می‌رسند، راهنما گم می‌شود.

با ناپدید شدن راهنما، گروه اعزامی از حرکت بازمانده، در یک حالت بلاتکلیفی به سر می‌برند. بیش از پنج دقیقه از این وضعیت نمی‌گذرد که این گروه، مورد آتشباری بسیار شدید و پرحجم از کوچه‌های سمت غرب سرک دارالامان و ده‌مزنگ قرار می‌گیرند. قوماندان گردیزی به مرحوم آیت الله فاضل گفته است که نود فیصد افراد من یا کشته شدند و یا زخمی و خودم چند زخم در قسمت دست برداشتم. او می‌افزاید: وقتی افراد من در منطقه تحت کنترل حزب وحدت و با راهنمایی یکی از مسئولان این حزب به این سرنوشت گرفتار آمدند، با افراد باقی مانده به چارآسیاب برگشتم و جربان ماقع را به مسئولان خود گزارش دادم.

با توجه به پیش آمدن این حادثه بود که گروه طالبان، حزب وحدت را متهم به خیانت و پیمان‌شکنی کرد و به این ترتیب جو بدبینی و سوءظن بر اذهان قوماندانان گروه طالبان سایه افکند و می‌بایست این گروه در برخورد با حزب وحدت احتیاط بیشتری به کار می‌برد.

حادثه دوم

بعد از مورد حمله قرارگرفتن نیروهای گروه طالبان در منطقه کارخانه گوگردسازی و کشمش‌پاکی، قوماندانان طالبان نیروی بیشتری را اعزام کردند. این نیرو با احتیاط از بازار دوغ آباد گذشتند و هنگام رو به رو شدن با نیروهای حزب وحدت که در منطقه لوای سه تپه تاج بیگ و تپه‌های اسکاد مستقر بودند، اقدام به خلع سلاح کامل آنها نمودند.

علی‌الظاهر استاد مزاری از حمله اول (مورد حمله قرار گرفتن نیروهای اعزامی گروه طالبان در محدوده کارخانه گوگردسازی و کشمش‌پاکی) بی‌خبر مانده بود. به همین خاطر از اقدام نیروهای طالبان به خلع سلاح کامل نیروهای حزب وحدت در محدوده‌های فوق‌الذکر به شدت انتقاد کرده، طالبان را به نقض پیمان و خیانت به عهد متهم نمود.

کسانی که از جریان مورد حمله قرار گرفتن نیروهای طالبان در محدوده کارخانه گوگردسازی و کشمش‌پاکی اطلاع نداشتند - از جمله من - ادعای استاد مزاری را حمل بر صحت کرده، ادعای گروه طالبان را، عنوان کردن بهانه جهت زیرپا گذاشتن قرارداد و توجیه خلع سلاح کامل نیروهای حزب وحدت تلقی نمودند. من به صحت مدعای طرفین زمانی پی‌بردم که مرحوم آیت الله فاضل داستان مورد حمله قرارگرفتن افراد طالبان را از زبان همان قوماندان گردیزی برایم بیان کرد و ربط منطقی حوادث هویدا گردید.

آخرین پرده

زمانی که اسلحه ثقیله و سنگرهای نیروهای حزب وحدت در اختیار گروه طالبان قرار گرفت و قسمتی از سلاح‌های حقیقه حزب وحدت به زور گرفته شد (روزهای ۱۷-۱۳۷۳/۱۲/۱۸) نیروهای دولت ربانی و هم‌پیمانان‌شان، حمله وسیع و همه‌جانبه خویش را علیه مواضع استوار غرب کابل آغاز کردند و سنگرهای که به مدت سه سال در برابر دشمن سرسختانه مقاومت کرده، از پا درنیامده بود، در هم شکست (۱۳۷۳/۱۲/۱۹) و نیروهای تازه استقرار یافته گروه طالبان در این سنگرها، تاب مقاومت نیاوردند و در نتیجه، وضعیت بسیار بدی در غرب کابل پیش آمد؛ به قسمی که همه در فکر فرار از غرب کابل به سمت جنوب بودند.

اینک نیروها و مردمی که به مدت سه سال تمام جنگیده و مقاومت کرده‌اند، سلاح‌های خود را تحویل داده‌اند و سنگرهای دفاعی‌شان فرو ریخته و یکصد گروپ رزمی دشمن که سراپای شان مملو از کینه و عداوت می‌باشند و سه سال تمام برای انتقام گرفتن لحظه شماری کرده‌اند؛ در چند صد متری قرار گرفته‌اند و با تمام تجهیزات آماده برای انتقام گرفتن می‌باشند.

استاد مزاری و پرسنل دفترش در وضعیت خاصی قرار داشتند و می‌بایست کارهای زیادی را انجام می‌دادند. آنها باید اسناد مهم را مخفی می‌کردند، پول‌ها و امکانات نقدینگی را از تاراج شدن نجات می‌دادند و برخی از ابزارها و سامان‌آلات را که بسیار مهم بود، جابجا می‌نمودند و در عین حال، فکر نجات جان خویش را هم می‌کردند.

مطابق روایت یک شاهد صحنه، استاد مزاری در آخرین لحظات به قوماندان **حیدر ترکمنی** دستور می‌دهد که اسناد مهم و پول‌های که به صورت ارز خارجی بوده است را جاسازی نماید و به **حاجی اسحاق** از قل‌خویش توصیه می‌کند که تا زمان برگشتن قوماندان حیدر در دفتر بماند و از اسناد و پول‌ها محافظت کرده، بعد از برگشتن قوماندان حیدر به دفتر، پول‌ها و اسناد را به وی تحویل داده، خود به فکر نجات خویش شود. استاد مزاری به قوماندان حیدر توصیه می‌کند که نشانی محل بعدی من را از حاجی اسحاق بگیر و به من ملحق شو. این شاهد صحنه می‌گوید: در یک بوجی اسناد جای داده شده بود و چند بوجی پول افغانی بود و دلار نصف بوجی را اشغال کرده بود.

قوماندان حیدر به دنبال مأموریت خود می‌رود. وی ترتیب عملیات را چنین پیش‌بینی می‌کند که باید مینی‌بوسی تهیه کرده، پر از سرنشین زن نماید و اجناس را در بین زن‌های سرنشین جای دهد و به محل مورد نظر خود منتقل سازد. علت موفقیت‌آمیز بودن این طرح

به نظر قوماندان حیدر این بوده است که تا زمان برگشتن به دفتر، نیروهای دولتی به کارته سه نمی‌رسند و نیروهای گروه طالبان از تلاشی کردن موتر به علت حضور متراکم سرنشینان زن خودداری می‌نمایند.

قوماندان حیدر نقشه خود را عملی کرده به سرعت یک عراده مینی‌بوس را با تعدادی زن آماده کرده، با خود به کارته سه می‌آورد و مستقیماً به ساختمان دفتر استاد مزاری برده، پیش روی دروازه آن پارک می‌کند؛ اما زمانی که قوماندان حیدر از موتر پیاده شده، وارد دفتر می‌شود، دفتر را به کلی خالی از سکنه می‌بیند و به اصطلاح "جای هست و جولا نه" و حاجی اسحاق با تمام امکانات غیب شده است.

از جانب دیگر مطابق اظهارات کسی که استاد مزاری از موترش پایین کشیده شده، دستگیر می‌شود، استاد مزاری در میان کوچه‌های قلعه شاده با سید علی در حرکت بود و هیچ خانه‌ای حاضر به پناه دادن و مخفی کردن ایشان نبود. این فرد [موتروان] به استاد مرتضوی گفته است: من خانواده‌ام را سوار موترم کرده بودم تا از غرب کابل خارج شده، از مسیر چهارآسیاب و لوگر خود را به غزنی برسانم. همینطوری که در بین کوچه‌ها در حرکت بودم، یک دفعه متوجه شدم که استاد مزاری با سید علی با پای پیاده این طرف و آن طرف می‌روند. دلم به حال استاد سوخت و بدنم را آتش گرفت و بر گردش روزگار لعنت فرستادم. موترم را در برابر استاد مزاری بریک کردم. از زن و مادرم خواستم پیاده شوند و به خانه برگردند. آنها نیز پذیرفته، فوراً از موتر پایین شدند و راه خانه را در پیش گرفتند. من از استاد مزاری خواستم سوار موتر شوند. استاد نیز پذیرفت و سوار شد. گفتم: قصد دارید کجا بروید؟ پاسخ داد: اگر بشود از طرف چارآسیاب خارج شویم. موتر را حرکت دادم و راه چارآسیاب را در پیش گرفتم.

کوچه‌ها و سرک‌های قلعه شاده، دارالامان و دوغ آباد را در حالی پیمودیم که از زمین و هوا آتش می‌بارید و مردم چون مور و ملخ به سمت گل باغ و چارآسیاب در حرکت بودند. بیشتر مردم با پای پیاده می‌رفتند. همه سراسیمه بودند. هیچکس متوجه کس دیگر نبود و هرکس تلاش داشت خود را از غرب کابل خارج سازد. زن‌ها، اطفال، پیرمردان و پیرزنان ناله می‌زدند و اکثراً بدون کفش و لباس عادی می‌دویدند. گلوله‌های توپ، موشک و بمب طیاره‌ها بر زمین می‌نشست و منفجر می‌شد و تلی از خاک و دود از زمین کنده شده، به آسمان قد می‌کشید. پارچه‌های گلوله‌های توپ، موشک و بمب به اطراف پخش شده، قربانی می‌گرفت. اما هیچکس نبود که به زخمی‌ها توجه نماید. هم و غم هرکس این بود که خود را از معرکه خارج نماید. همین و بس.

از منطقه دوغ آباد که گذشتیم، آتش‌باری نیروهای دولت و طرفدارانش تخفیف یافت و از تعداد فرارکنندگان هم اندکی کاسته شد و کسانی که در این محدوده رسیده بودند، دیگر نمی‌دویدند. لابد اطمینان پیدا کرده بودند که از مهلکه جان به سلامت برده‌اند. به این خاطر بعضی‌ها در کنار سرک نشسته، نفس تازه می‌کردند و بعضی‌ها به وضع پاهای خود رسیدگی می‌نمودند و بعضی‌ها ایستاد شده، پشت سر خود را نگاه می‌کردند. شاید به فکر دوستان، اعضای خانواده و بستگان خود می‌افتادند.

به پل گل‌باغ که نزدیک شدیم، تعدادی از نیروهای طالبان، موترهای در حال فرار را متوقف کرده، تلاشی می‌کردند. قوماندان، رئیس و رهبر هدف آنان بود. قبل از اینکه موتر من به محل تلاشی برسد، یک نفر [از طالبان] متوجه استاد مزاری شد و ایشان را شناخت و شادی‌کنان به دیگران گفت: **مزاری است، مزاری است!** خودش است! من به دفترش زیاد رفت و آمد کرده‌ام، می‌شناسم! بعد چرخ می‌زد و قاه قاه خندید! افرادی که مشغول تلاشی

موترها بودند، کار خود را رها کرده، همه به سمت موتر من هجوم آوردند و استاد را با همراهانش بیرون کشیده با خود بردند.^۱

سرنوشت شاهد آخرین صحنه

یکی از شاهدان آخرین لحظه‌های حضور استاد مزاری در دفتر کارش در کارته سه "قوماندان حیدر ترکمنی" است و در عین حال مأمور ویژه جابجا نمودن اسناد مهم و امکانات پولی و به ویژه ارز خارجی می‌باشد. این شاهد صحنه مطمئناً حکایت‌های فراوانی در سینه خود ذخیره دارد؛ اما گویا گوشه‌های اندک آن را بیرون داده است و کتمان بقیه را فدیۀ جان‌ش قرار داده است، حیات خویش را بازخرید کرده است.

مطابق اطلاعات داده شده از دفتر پیشاور حزب وحدت، قوماندان حیدر بعد از مراجعه به دفتر و ناپدید شدن حاجی اسحاق قل‌خویش، از شر مسئولیت جابجا کردن اسناد و امکانات پولی استاد مزاری و هم‌چنین پیوستن به ایشان راحت شده، با همان موتر مینی‌بوس از کارته سه خارج شده، به قلعه شاده یا دشت برچی و یا جای دیگر می‌آید و به فکر نجات جان خود می‌شود. او با استفاده از اوضاع درهم ریخته و شور و شلوغ، کابل را ترک کرده، خود را به دفتر حزب وحدت در پیشاور [پایتخت موقت خلیلی] می‌رساند.

در پاکستان به عنوان شاهد آخرین لحظه‌های زندگی استاد مزاری، مورد پرس و جوهای زیادی قرار می‌گیرد و گپ‌هایی از زبانش می‌پرد؛ از جمله داستان ناپدید شدن حاجی

(۱) مطالبی که از مرحوم آیت الله فاضل و استاد مرتضوی نقل کردم، در سال ۱۳۷۴ در سفری که به منظور برقراری صلح در هزاره‌جات به پنجاب رفته بودم، شنیدم. آن دو نفر از کابل به پنجاب آمده بودند.

اسحاق با اسناد و امکانات پولی حزب وحدت. ولی کسانی برایش توصیه می‌کنند که بهتر است دهانت را ببندی و از منطق "شتر دیدی ندیدی" استفاده نمایی.

قومانندان حیدر از پیشاور به تاشکند پرواز می‌کند و از آنجا با طیاره وارد میدان هوایی مزارشریف می‌شود. اما به محض اینکه پا از درون طیاره بیرون می‌گذارد، دستگیر شده، چشم و دستش بسته شده، به محبس منتقل می‌گردد. دوستانش او را گم می‌کنند؛ اما بعد از مدتی آزادی خود را بازیافته، به منطق "شتر دیدی ندیدی" متعهد شده، به ایران می‌آید. بعضی می‌گویند قومانندان حیدر در هرات کار دهقانی می‌کند. ولله هو العالم به حقایق الامور! در زمانی که این یادداشت مراحل نهایی حروف‌چینی خود را طی می‌کرد، خبردار شدم که قومانندان حیدر در شهر کویته پاکستان زندگی می‌کند.

تحرکات در شمال کابل

در ایامی که هیأت‌های مذاکره‌کننده در قندهار، پیشاور، اسلام آباد و جنوب کابل سرگرم مذاکره بودند، هیأت‌های در شمال کابل هم به دولت و دولتیان مذاکره داشته‌اند. مطابق گزارش ستون روزشمار حوادث غرب کابل نشریه «امروز ما» استاد مزاری برای مردم گفته است که دولت ربانی خواهان تسلیم شدن حزب وحدت می‌باشد و ما به ربانی و مسعود اعتماد نداریم.

اینکه استاد مزاری با چه دلایل و بر مبنای کدام محاسبه، به گروه طالبان اعتماد کرده، امکانات حزب وحدت را تسلیم داده است، سئوالی است که باید از بازخوانی حوادث و اتفاقات این چند روز و یا سه سال جنگ در غرب کابل به دست آورد.

از رفت و آمد هیأت‌های استاد مزاری و مطلب مورد مذاکره‌شان با دولت استاد ربانی که بگذریم، تحرکات دیگری نیز جریان داشته است که سازمان دهندگان آن، مرحوم آیت الله فاضل، استاد اکبری و کلاً مسئولان حزب وحدت جناح استاد اکبری و کارمندان سفارت ایران معرفی شده است. این تحرکات، دو مطلب را به عنوان هدف تعقیب می‌کرده است:

۱- تأمین حیات و سلامت استاد مزاری؛

۲- جلوگیری از صحنه جنگ واقع شدن غرب کابل.

راه دستیابی به دو هدف فوق را چنین طراحی کرده بودند که استاد مزاری از طریق شمال کابل و با استفاده از امکانات دولت استاد ربانی، کابل را ترک گفته، به ایران یا هرجایی که خودش می‌خواهد و مناسب می‌داند، برود. برای اینکه اطمینان استاد مزاری جلب شود و همچنین دولت استاد ربانی نتواند اقدام به دستگیری استاد مزاری یا خرابکاری نماید، از جمهوری اسلامی ایران خواسته بودند که به عنوان «ضامن» و میانجی وارد عمل شود و دولت استاد ربانی را متقاعد کرده بودند که فرد معتبر و قابل توجهی را در ایران گروگان بگذارد.

جمهوری اسلامی ایران و همچنین دولت استاد ربانی به تقاضای مسئولان حزب وحدت (جناح استاد اکبری) جهت سالم خارج شدن استاد مزاری از کابل، موافقت کرده بودند و آمر مسعود پذیرفته بود که برادرش احمد ولی مسعود از لندن به تهران آمده به عنوان گروگان تا زمان عملی شدن پروگرام خارج شدن استاد مزاری از کابل، در تهران بماند.

البته و بدون تردید، اعتماد کردن به این طرح بعد از حوادث و اتفاقاتی که در مدت سه سال در غرب کابل پیش آمد، کار مشکلی بود و از این بابت سئوالی متوجه استاد مزاری نیست؛ اما آنچه واقعاً قابل تأمل و پرسش‌برانگیز می‌باشد، همه چیز خود را به گروه طالبان

سپردن است؛ بدون اینکه هیچگونه ضمانتی - هرچند در سطح حرف - موجود باشد. در این طرح حداقل پای یک کشور معتبر منطقوی که به هر صورت در افغانستان نفوذ و تأثیر عمده دارد، در میان بود و دولت ربانی حاضر به گروه گذاشتن شده بود؛ در حالی که در تسلیم شدن به گروه طالبان هیچیک از این وسایل وجود نداشت و همه چیز به کرم آنها مربوط می‌شد. در یک ارزیابی کلی و منصفانه، برتری این طرح را نسبت به راهی که استاد مزاری در پیش گرفت و عمل کرد و به آن سرنوشت گرفتار آمد، نمی‌توان نادیده گرفته، انکار کرد.

طرحی که برای دور ماندن مناطق شیعه‌نشین در غرب کابل از یک نبرد کوچه به کوچه و خانه به خانه و طبیعتاً خونین و ویرانگر، در نظر گرفته بودند، بدین قرار بود که غرب کابل دارای یک مدیریت بی‌طرف و مردمی مرکب از روحانیون، ریش‌سفیدان و متنفذین شود. هر دو جناح حزب وحدت و حرکت اسلامی از اعمال حاکمیت در غرب کابل صرف نظر نمایند. نیروهای دولتی از ورود به مناطق شیعه‌نشین در غرب کابل خودداری کرده، از استقامت‌های سرک کابل به لوگر، چهل ستون و سرک دارالامان به مصاف نیروهای طالبان بروند و به سمت غرب سرک دارالامان به دهمزنگ کاری نداشته باشند. شمال کابل (دولت استاد ربانی، حرکت اسلامی و حزب وحدت جناح استاد اکبری) موافقت خود را با این طرح اعلام می‌کنند و کسانی در جهت اجرای طرح فعال می‌شوند؛ اما استاد مزاری از پذیرفتن این طرح خودداری کرده، آن را نیرنگ مشترک دولت و طرفدارانش می‌داند.

در سال ۱۳۷۴ استاد اکبری چند بار در مورد این طرح صحبت کرد و در سخنرانی خود در مشهد به تاریخ ۱۳۷۵/۱/۸ از این مسأله پرده برداشت.^۱

علاوه بر این، منابع حزب وحدت جناح استاد خلیلی در این زمینه اعلامیه مرحوم آیت الله فاضل را چنین نقل می‌کند: سید فاضل از طریق رادیو کابل اعلامیه‌یی منتشر کرده، رهبر شهید را دعوت کننده جنگ در غرب کابل خواند. رادیو کابل گزارش این اعلامیه را قرار ذیل به نشر سپرد:

«محترم آیت الله فاضل عضو شورای عالی نظارت حزب وحدت اسلامی امروز اعلامیه‌یی را منتشر ساخت و در آن عبد العلی مزاری را به عنوان دعوت کننده جنگ در غرب کابل مورد نکوهش قرار داد. در این اعلامیه آمده است: طی چند روز اخیر تلاش‌های پیگیر و صحبت‌های متواتر با متنفذین و موسفیدان قوم، دولت و طالبان صورت گرفت تا از وقوع هرگونه جنگ در غرب کابل خودداری به عمل آید. اطراف قضیه موافقت نمودند که با بیرون رفتن مزاری به هیچ صورت اقدام نظامی صورت نخواهد گرفت. روی این ملحوظ، سفیر جمهوری اسلامی ایران با پیامی از جانب بنده و اعضای حزب وحدت اسلامی فرستاده شد؛ تا جهت حفظ و نجات جان مردم غرب کابل با تضمینات معتبر از غرب کابل خارج شود که در آن صورت، بیرون شدن آبرومندانه شان مدنظر گرفته شده بود. ولی متأسفانه نه تنها از جانب آقای مزاری پذیرفته نشد؛ بلکه خود به دعوت جنگ تبدیل شد. بنده ضمن اینکه مسئولیت خویش می‌دانم تا شما مردم فداکار غرب کابل را در جریان حقیقت قضایا قرار

(متن این سخنرانی تحت عنوان «روایت حقایق» در ۴۰ صفحه به تیراژ دو هزار جلد توسط کمیسیون فرهنگی حزب وحدت چاپ و 11 انتشار یافته است.

دهم، به کسانی که سنگ دوستی مردم ما را به سینه می‌زنند توصیه می‌شود که صادقانه در این راه گام بردارند و موجبات به خاک و خون کشاندن مردم را فراهم نسازند.^۱

چگونگی شهادت

کیفیت به شهادت رسیدن استاد مزاری مبهم گزارش و ثبت شده است و به طور کلی دو گزارش متضاد به شرح ذیل به تاریخ سپرده شده است:

۱- گزارشی که مسئولان حزب وحدت اسلامی جناح استاد خلیلی ارائه داده‌اند؛

۲- گزارشی که گروه طالبان یعنی قاتلان ایشان بیرون داده‌اند.

مطابق گزارش مسئولان حزب وحدت، استاد مزاری بعد از شناسایی و دستگیر شدن در پل گل باغ - البته آنها به چگونگی شناسایی و دستگیر شدن ایشان نمی‌پردازند - به چارآسیاب منتقل می‌شود و بعد از چند شبانه روز شکنجه، در همانجا به شهادت می‌رسد و آنگاه جنازه‌اش به هلوکوپتری گذاشته شده، جانب قندهار برده می‌شود و در ولایت غزنی هلوکوپتر سقوط داده می‌شود؛ تا بگویند استاد مزاری خود اقدام به تیراندازی کرده، موجبات سقوط هلوکوپتر و کشته شدن خود و سرنشینان هلوکوپتر را فراهم نمود.

اما بنا به گزارش طالبان، استاد مزاری و همراهان با تعدادی محافظ و یک نفر زخمی به هلوکوپتر سوار کرده می‌شوند، تا به قندهار برده شوند. در بین راه سرم فرد زخمی تمام می‌شود و یکی از محافظین، اسلحه خود را می‌گذارد و خود مشغول خارج کردن تجهیزات سرم از بدن فرد زخمی می‌گردد. استاد مزاری که دست‌هایش باز بوده است، اسلحه همان محافظ را بر می‌دارد و همه محافظین را به گلوله می‌بندد و آنگاه دست‌های همراهان

(1) امروز ما، نشریه حزب وحدت اسلامی در پیشاور، شماره دهم، ۷۴/۸/۱.

خویش را باز کرده، با سلاح‌های مقتولین مجهزشان می‌کند و آنگاه به سراغ خلبان‌ها رفته، به آنان دستور می‌دهد که به سمت **جاغوری** بروند. خلبانان تمکین نمی‌کنند. یکی از خلبانان مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد و جابجا کشته می‌شود و خلبان دیگر کنترل طیاره به دست می‌گیرد. استاد مزاری به پیلوت دوم دستور رفتن به سوی جاغوری را صادر می‌کند. او نیز فرمان نمی‌برد و زخمی می‌شود. در نتیجه، هلوکوپتر از کنترل پیلوت زخمی خارج شده، به زمین می‌خورد و قسمت دم آن از بدنه‌اش جدا شده، در بین هر دو قسمت هلوکوپتر به اندازه چهار متر فاصله ایجاد می‌شود.

استاد مزاری و همراهان از هلوکوپتر خارج شده اقدام به فرار می‌نمایند. در زمانی که هلوکوپتر سقوط می‌کند، یک **موتر سرویس** مملو از نیروهای طالبان از قندهار به محل می‌رسند و سقوط هلوکوپتر را مشاهده می‌کنند. آنها از موت‌ر پیاده شده، برای کسب اطلاع به سوی هلوکوپتر می‌آیند و از جانب همراهان استاد مزاری مورد آتشباری قرار می‌گیرند. آنها صدا می‌زنند که ما طالب هستیم، فیر نکتید! آنها خیال می‌کردند سرنشینان هلوکوپتر همگی از نیروهای طالب بوده‌اند. همراهان استاد مزاری به صدای آنها اعتنا نکرده، به تیر اندازی و فرار ادامه می‌دهند.

نیروهای قندهاری از عدم توجه افراد در حال فرار متوجه می‌شوند که افراد در حال فرار خودی نیستند و قضیه‌ای اتفاق افتاده است. به همین خاطر به افرادی که از طیاره خارج شده فرار می‌نمایند، حمله کرده، بعد از مدتی زد و خورد، آنها را به قتل می‌رسانند. البته **پیلوت زخمی** به شناسایی استاد مزاری و همراهان کمک زیادی می‌نماید. پیلوت به نیروهای که از قندهار آمده بودند، می‌گوید: آنها ی که فرار می‌کنند مزاری و همراهانش می‌باشند.

نیروهای طالبان کشته‌ها و زخمی‌های خود را جمع کرده، همراه با پیلوت زخمی به شهر غزنی منتقل می‌کنند و جنازه‌های استاد مزاری و همراهان در محل سقوط هلوکوپتر باقی می‌مانند.

نکته قابل تذکر اینکه در روزهای اول که حادثه شهادت استاد مزاری اتفاق افتاد، مسئولان حزب وحدت در ولایت غزنی، روایت طالبان در مورد چگونگی به شهادت رسیدن استاد مزاری را تکرار و تبلیغ می‌کردند و چند روز بعد بود که آنها روایت مستقلی در مورد چگونگی شهادت استاد مزاری ارایه دادند و محل شهادت ایشان را نه دشت نانی در ولایت غزنی؛ بلکه چهارآسیاب در جنوب شرق کابل تعیین کردند.

شواهد دیگر

در این میان شواهد و قرائن دیگر وجود دارد که در جهت دستیابی به چگونگی شهادت استاد مزاری کمک فراوانی می‌نماید. این شواهد و قرائن عبارتند از:

۱- حاملان جنازه استاد مزاری و همراهان:

صبح روز ۱۳۷۳/۱۲/۲۴ آقای حسینی یکی از قوماندان‌های معروف جهادی از منطقه «برجگی» ولسوالی ناهور، جهت دیدن عارف الله عارف والی ولایت غزنی از جانب طالبان، به فرقه غزنی می‌رود. او می‌خواست که در مورد آزادی یک تعداد موتر از مردم هزاره‌جات که توسط طالبان در برابر ضبط مواد مخدر پشتون‌ها در آب نقره از طرف آقای فیضی، گروگان گرفته شده بود، صحبت نماید. او وقتی وارد ساختمان‌های فرقه می‌شود، متوجه می‌گردد که حادثه‌ای اتفاق افتاده است و بعد متوجه دو جنازه شده، جریان را از عارف الله

عارف می‌پرسد. عارف الله جریان را از اول تا آخر با تمام جزئیات صحبت می‌کند و بعد آقای حسینی را پیش خلبان زخمی می‌برد و او نیز ماجرا را از اول تا آخر شرح می‌دهد.

حسینی با شنیدن این ماجرا، به اده قره‌باغ آمده، قضیه با باقی قوماندانان در میان می‌گذارد و جمعاً تصمیم می‌گیرند اجازه انتقال جنازه‌ها را از والی بگیرند و [در جهت انتقال جنازه‌ها] اقدام نمایند. به این ترتیب دو باره پیش والی رفته، اجازه انتقال جنازه‌ها را از وی می‌گیرند و بعد با سه عراده موتر و یک تعداد نیرو به محل حادثه می‌روند.

مطلب قابل یادآوری اینکه نیروهای حزب وحدت جناح استاد مزاری در آن هنگام در شهر غزنی حضور نداشتند و در لحظه وارد شدن گروه طالبان به شهر غزنی، شهر را ترک گفته، به پایگاه‌های کوهستانی خود رفته بودند.

افرادی که جنازه‌ها را از دشت نانی منتقل کرده‌اند، عبارتند از :

۱- جناب شهاب یکی از مسئولان بلندپایه پایگاه توحید در جغتو؛

۲- آقای حسینی قوماندان فرقه احرار از برجگی ناهور؛

۳- جناب آقای حیدری یکی از مسئولان و قوماندان‌های ناور، منطقه خوات؛

۴- آقای الله یار یکی از قوماندان بلند پایه حرکت اسلامی در غزنی.

تفصیل مطلب را در مصاحبه‌ای که با چند تن از افراد فوق صورت گرفته است، ملاحظه خواهد شد؛ اما به طور کلی آنها روی چند مطلب تأکید دارند:

الف - خون زیاد در داخل هلوکوپتر رفته و از آنجا به زمین سرازیر گشته بود؛

ب - به استثناء حاجی جان محمد ترکمنی که جنازه‌اش با پای شکسته و محمد علی

دوستم که در پهلوی لاشه هلوکوپتر قرار داشتند، باقی جنازه‌ها از طیاره بسیار دور بودند؛

ج - آثار درگیری و تیراندازی متقابل در محدوده سقوط طیاره هلوکوپتر به چشم می‌خورند. مثلاً جنازه استاد مزاری در حال تیراندازی قرار داشت و محل گلوله‌ای که در نزدیکی صورتش به زمین اصابت کرده بود، مشخص بود و خاک‌های که بر اثر اصابت گلوله، به ریش و صورت استاد مزاری پرت شده بود، هویدا بود؛

د - طیاره به صورت عادی به زمین ننشسته بود؛ بلکه با شدت به زمین برخورد کرده بود که دمب طیاره جدا شده، دور افتاده بود و بال و چرخ دم به کلی از بین رفته بود.

۲- شنیده شدن صدای تیراندازی از داخل طیاره:

مردم دو محل از محله‌های شیعه‌نشین شهر غزنی، صدای تیراندازی را از داخل طیاره شنیده بودند. یکی محله «خاک غریبان» و دوم محله «اده قره باغ». طیاره در سطح بسیار پایین پرواز می‌کرده است.

۳- غیرعادی بودن حرکت طیاره در هوا:

چند نفر از عسکرهای آقای حسینی و مردم قره‌باغی متوجه اضطراب در حرکت طیاره می‌شوند و علت این مطلب را از همدیگر می‌پرسند.

۴- اظهارات یک شاهد عینی:

شخصی به نام جعفر از منطقه «کمرک» جاغوری در «بازار پشت بوم» دکان داشت و در روز وقوع حادثه از جاغوری به قصد «بازار پشت بوم» از مسیر سرک قندهار - غزنی می‌آید. او در روز ۲۴ حوت که به پشت بوم رسید، به من گفت: پیشین روز بود که موتر حامل ما به منطقه قره‌باغ رسید. صدای تیراندازی از دشت نانی شنیده می‌شد. ما برای چای خوردن پیاده شدیم، دکانداران و مسافران چنین تبصره می‌کردند که هزاره‌ها به شهر غزنی حمله کرده، نیروهای طالبان را قتل عام نموده‌اند، کوچه‌های شهر غزنی مملو از جنازه افراد طالبان

است. یک فروند طیاره دولت یک تعداد نیرو به دشت نانی آورده است تا راه عقب‌نشینی طالبان را به سوی قره‌باغ مسدود نماید.

وقتی موتر حامل ما به دشت «نانی» رسید، جنگ تمام شده بود و یک پسته تلاشی طالبان در آنجا، موتر ما را متوقف کرده، به تلاشی پرداخت. در میان سرنشینان موتر فقط دو نفر هزاره وجود داشت و من یکی از آن دو نفر بودم. ما دو نفر را از موتر پایین آورده زندانی کردند و گفتند: شما دو نفر از طیاره فرار کرده‌اید.

وقتی ما دو نفر زندان بودیم، صحبت‌های افراد پسته را می‌شنیدیم و از حرف‌های آنان دریافتیم که یک موتر سرویس مملو از نظامی از قندهار به محل سقوط طیاره می‌رسد و با افرادی که از طیاره پایین شده بودند، درگیر می‌شوند. جعفر افزود: ما از هویت سرنشینان طیاره چیزی به دست نیاوردیم؛ تا اینکه شب فرارسید و زمان پخش خبرهای بی. بی. سی. شد. ما صدای گوینده رادیو را به وضوح می‌شنیدیم. خبرنگار بی. بی. سی. با یکی از مسئولان طالبان مصاحبه کرد و آن فرد گفت: مزاری پیش ماست. خبرنگار پرسید: حالش چگونه است؟ مسئول طالبان جواب داد: حالش خوب است. در اینجا بود که افراد پسته دسته‌جمعی بلند بلند خندیدند و فریاد کشیدند: ما مزاری را چلو صاف جور کرده‌ایم. از اینجا بود که ما فهمیدیم سرنشینان طیاره، استاد مزاری بوده که در اینجا به شهادت رسیده.

بخش سوم: تبصره و برداشت از حوادث و اتفاقات

تا اینجا به روایت حوادث و اتفاقاتی که در پیش قدم شهادت استاد مزاری رخ داد و مقدمات شهادت ایشان را فراهم نمود و همچنین روایاتی که در مورد چگونگی شهادت

ایشان موجود است، پرداخته شد. اینک به سؤال اول خود بازگشته مجدداً آن را طرح می‌نمایم و با تفسیر حوادث و اتفاقات آن برهه، می‌کوشم فرضیه‌های را در این زمینه ارایه داده، حدس‌های بزنیم:

پرسش ما این بود: چه کسی یا کسانی، کدام علت یا علت‌های موجب خلق اطمینان در ذهنیت استاد مزاری نسبت به گروه طالبان شد؟ شما در این پرسش چه فکر می‌کنید؟ آیا چنین پرسشی برای شما مطرح شده است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ آیا به این پرسش به صورت جدی اندیشیده‌اید؟ اگر جواب شما «آری» باشد، به چه نتایجی دست یافته‌اید؟ اگر تا کنون نسبت به پرسش غفلت داشته‌اید و یا بی‌تفاوت بوده‌اید، علت یا علت‌های آن را در چه چیزی فکر می‌کنید؟

این پرسش‌ها را بدان جهت فراروی شما قرار می‌دهم که پاسخ پرسش نخستین برای افغانستان و به ویژه برای ما به عنوان یک اقلیت قومی و مذهبی بسیار مهم است؛ چون پدیدهٔ شهادت استاد مزاری در بستر حوادث پانزده ساله‌ای اتفاق افتاد است که به هر صورت از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد.

توجه کنید! اگر طرح نجات ملیت‌های محروم افغانستان به ثمر می‌نشست و اقوام محکوم با حل اختلافات درون قومی خود، در یک ائتلاف گردهم آمده، نیروی برتر یا حداقل متوازن باگروه طالبان را ایجاد می‌کردند، افغانستان برای همیشه از مصیبت نجات یافته، نظام مبتنی بر اخوت و برادری جای نظام‌های انحصاری را می‌گرفت و زمینه‌های رشد و شکوفایی کشور فراهم می‌گشت.

علل و عوامل اعتماد

به گمان من علل و عواملی که مقدمات اعتماد استاد مزاری را به گروه طالبان فراهم نمود، همان علل و عواملی بودند که سبب شدند استاد مزاری روی مسأله‌ی جنگ با جمعیت اسلامی پای فشرده، حزب اسلامی را بر جمعیت اسلامی ترجیح داده، برگزید. در تبلیغات رسمی گفته شده و می‌شود که جمعیت اسلامی پیمان‌شکن بوده و قابل اعتماد نیست؛ ولی هیچکس از خود و یا دیگری نپرسید که آیا حزب اسلامی پیمان نشکسته، قابل اعتماد هست؟ و هم‌چنین گفته می‌شود که جمعیت اسلامی آفرنده فاجعه افشار است؛ اما هیچکسی نه گفت که حزب اسلامی خالق فاجعه میدان شهر می‌باشد.

اگر به تحولات و حوادث کابل و ماحول آن بدون پیشداوری و خارج از جوآفرینی‌ها نگاه نماییم، عملکرد حزب اسلامی نسبت به حزب وحدت بدتر از عملکرد جمعیت اسلامی نسبت به این حزب بوده است. از بندو بست‌های پشت پرده - که هرگز عملی نمی‌شد - که بگذریم، تعداد وزرایی که در توافقات با جمعیت اسلامی نصیب حزب وحدت گردیده، همیشه بیشتر از تعداد وزرایی هست که در توافق با حزب اسلامی به حزب وحدت رسید.

حزب وحدت و حزب اسلامی قرار داشتند که در صورت به صدارت رسیدن آقای حکمتیار، مسئولین هر دو حزب کابینه را با مشورت هم تشکیل می‌دهند و اصولاً هر دو حزب تشکیل دهنده کابینه می‌باشند؛ اما در عمل آقای حکمتیار با مرحوم آیت الله فاضل و استاد خلیلی در جلال آباد همان برخوردی را نمود که با بقیه احزاب کرد. به همین خاطر، استاد خلیلی جلال آباد را به عنوان اعتراض ترک گفته به کابل آمد و دو پست وزارت مالیه و تجارت نصیب حزب وحدت شد. در حالی که پیش از این، حزب وحدت در کابینه [ربانی براساس توافق حزب وحدت و جمعیت اسلامی] چهار وزارتخانه داشت. استاد خلیلی، استاد بلاغی، آقای گوهری و آقای لعلی وزرای حزب وحدت در این مقطع از کابینه استاد ربانی بودند.

در دنیای سیاست به طور معمول گزینش‌ها، در بین دو مقولهٔ خیر و مقولهٔ شر صورت نمی‌گیرد؛ بلکه گزینش‌ها علی‌الغلب گزینش «خیرالشرین» است و گزینش حزب اسلامی یا جمعیت اسلامی یکی از مصادیق این اصل کلی می‌باشد. به گمان من جمعیت اسلامی همان «شری» است که متصف به صفت «خیر» می‌شود؛ زیرا هم‌سرنوشتی مردم حزب وحدت و جمعیت اسلامی سرمنشأ و خاستگاه این «خیر» است. همین وحدت سرنوشت بود که مسئولان جمعیت اسلامی و حزب وحدت را مجبور به کنار آمدن کرد و علی‌رغم نفرتی که از همدیگر داشتند، در کنار هم می‌نشینند.

بنابر این اگر توان شوریدن بر جو خلق شده در ما وجود داشته باشد، پرسش مطرح شده یک قدم پیش‌تر آمده، چنین خودنمایی می‌کند: چه علت یا علت‌هایی سبب شد که استاد مزاری حزب اسلامی را بر جمعیت اسلامی ترجیح دهد و برگزیند؟ اگر بتوانیم به این پرسش برخاسته از واقعیت‌های جاری کشور پاسخ بدهیم، پاسخ پرسش از اعتماد استاد مزاری نسبت به گروه طالبان نیز تا حدی داده خواهد شد.

به گمان من آنچه که موجبات اعتماد استاد مزاری را نسبت به گروه طالبان فراهم آورد، افراد و مجموعه‌های بودند که ما از آنها به عنوان «واسطه‌ها» یاد می‌کنیم و آنها عبارتند از:

الف - افراد و مجموعه‌های چپ، به ویژه خلقی‌ها:

از مجموع عملکرد چپی‌های که در داخل حزب وحدت راه یافته بودند، چنین به دست می‌آید که نابود کردن عناصر جهادی از جمله استاد مزاری، هدف ثابت و لایتغیر آنها را تشکیل می‌داد. آنها در مدت کمتر از سه سال دو بار توفیق یافتند که استاد مزاری را در پرتگاه قرار دهند. یک بار در جریان سقوط افشار در سال ۱۳۷۱ و بار دیگر در ماجرای سقوط غرب کابل.

فاجعه افشار یکی از آن پدیده‌های است که مرا به طور دایم به تحقیق و کاوش فرا می‌خواند و یکی از دلایل بسیار قوی سفر من به کابل در سال ۱۳۷۲ بود. بسیار مایل بودم که از چگونگی و عوامل این پیشامد اطلاع یابم. من در این زمینه تحقیقات نسبتاً مفصلی انجام دادم. از طبقات مختلف اجتماعی دعوت به دادن معلومات کردم و پاسخ مثبت شنیدم. در تحقیقاتی که انجام دادم، چند مطلب متفق علیه بود:

۱- فرماندهی نیروهای مدافع افشار:

تمامی کسانی که با من همکاری کردند، بالاتفاق اظهار داشتند که قوماندان عمومی نیروهای حزب وحدت در آن برهه، جنرال خدا داد خان بود.

۲- آشکار بودن پلان عملیاتی آمر مسعود:

همه اطلاع‌دهندگان می‌گفتند که ما از پروگرام مسعود اطلاع داشتیم و جریان را به استاد مزاری منتقل کردیم. یکی از گزارشگران که نظامی بود گفت: یکبار به دکانی غرض خرید رفته بودم. دکاندار با من آشنا بود. همینکه چشم دکاندار به من افتاد، گفت: فلانی تو که نظامی هستی بگو این خبر درست است که افشار را فلان سید فروخته است؟ قبل از اینکه من جواب بگویم، فرد دیگری که او هم سودا می‌خرید گفت: همان سید من هستم! به خون امام حسین قسم که من چنین کاری نکرده‌ام!

۳- ترکیب نیروهای مدافع افشار:

همه کسانی که در قسمت مسائل نظامی اطلاع داشتند، گفتند که هشتاد فی صد از نیروهای مدافع افشار خلقی‌ها بودند.

۴- عدم مقاومت جدی در افشار:

همه کسانی که مورد پرسش قرار گرفتند، گفتند که در افشار جنگ و مقاومت بسیار جدی صورت نگرفت و مقاومت از لحاظ زمانی اندک بود. به همین خاطر در **چنداول** که مقاومت صورت گرفت، دشمن به داخل منطقه نفوذ نتوانست؛ با اینکه تعداد نیرو و امکانات چنداول در مقایسه با افشار بسیار کم بود و بر علاوه، چنداول در محاصره مطلق دشمن قرار داشت و هیچگونه راه امکانات‌رسانی به نیروهای محاصره شده موجود نبود.

۵- جلوگیری از پیشروی دشمن به سوی کوه سنگی و دشت برچی:

همه بالاتفاق می‌گفتند که جلو پیشروی دشمن را **جنرال قاسمی** با تعداد اندکی افراد که در اختیار داشت، در محدوده سیلو، گرفت و مقاومت کرد.

۶- اغفال استاد مزاری:

اکثر کسانی که با من صحبت کردند و یا نامه نوشتند، یادآرو شدند که استاد مزاری به راپورهای ما اعتنا نکرد و علت این بی‌اعتنایی، اطمینان‌های بود که **جنرال خدا داد خان** برایش می‌داد. وقتی ما به استاد خبر می‌بردیم، ایشان جنرال خدا داد را می‌خواست و در مورد تعداد نیرو و میزان آمادگی آنها برای مقابله، توضیح می‌خواست. جنرال خدا داد در ابتداء یک سلام نظامی می‌داد و بعد می‌گفت: **این خبر دروغ است** و برفرض که راست هم باشد، جزو تانک‌های ما برای دفاع آمادگی کامل دارند. هر امری بفرمایید تعمیم می‌گردد و به این گزارش‌های که دشمن ترتیب می‌دهد و جهت ضعیف کردن روحیه ما می‌فرستد، گوش نکنید.

همین افراد یادآور می‌شدند: جنرال خدا داد خان به استاد و حتی محافظین و پیره‌داران علوم اجتماعی چنین تلقین کرده بود که راپوردهندگان غرض دارند و قصد شان از این خبرها **تضعیف روحیه استاد و مسئولان** می‌باشد. یکی از همین افراد می‌گفت: پیره‌داران استاد مرا

به خاطر راپور آوردنم لت کرده، چند ساعت حبس نمودند و بعد گفتند: اگر بار دیگر اینجا بیایی، کشته می‌شوی!

تنها نیرو و سنگری که به طور جدی می‌جنگیده و برای مقابله آمادگی کامل داشته است، سنگر «کوه مازار = مزار» بوده و یک جنگجوی صادق با اسلحه زیوی خود در آن قرار داشته است. این سنگر با انداخته شدن خاک در میل اسلحه، کارایی خود را از دست می‌دهد و مرد جنگجو نیز شهید می‌شود. فاعتبرو یا اولی الابصار!

با توجه به حضور نیروهای چپ در حزب وحدت و گروه طالبان، زمینه‌سازان و واسطه‌های تماس حزب وحدت با گروه طالبان، همین عناصر بوده‌اند و همین‌ها بودند که به حزب وحدت اطمینان می‌دادند. هدف اینان از این واسطه‌گری، زمین‌سازی و اطمینان دادن‌ها، سر به نیست کردن مسئولان حزب وحدت توسط گروه طالبان بوده است. به همین خاطر است که در زمان بحرانی شدن وضع در غرب کابل، تلفن جنرال خدا داد خان به مدت هفده ساعت جواب نمی‌دهد و غرب کابل سقوط می‌کند و باز به همین خاطر است که جنرال فوزی و دیگران به سلامت به پاکستان انتقال داده می‌شوند؛ ولی تنها استاد مزاری و چند عنصر جهادی شناسایی شده، دستگیر می‌شوند.

ب - مجموعه‌ای سازمان نصر:

می‌دانیم که ایجاد و توسعه سازمان نصر، موجی نبوده است و در آغاز شکل‌گیری خویش از چند مجموعه به هم پیوسته، به وجود آمده است. یکی از این مجموعه‌های تشکیل‌دهنده، مجموعه‌ایست که استاد خلیلی و استاد شفق بهسودی بعد از شهادت ضامن علی واحدی، دو عضو برجسته و محوری آن به حساب می‌آیند. مجموعه‌ی کابل با محوریت استاد شفق بهسودی و استاد خلیلی، با مجموعه استاد مزاری در بستر سازمان نصر،

ناسازگاری‌های زیادی داشته و هر کدام برای پیشقدمی و سیطره بر کل تشکیلات، جد و جدهای فراوانی به خرج داده‌اند و حتی دفتر سازمان نصر در چهار راه ولی عصر، شاهد تفنگچه‌کشی‌ها و خلع سلاح کردن‌ها و اخراج‌ها بوده است.

مجله «**حب‌الله**» نه به عنوان کمک‌کار و معاون نشریه «**پیام مستضعفین**» که نشریه اصلی و اول سازمان بود؛ بلکه به حیث رقیب آن پا در میدان گذاشت و بیانگر این واقعیت بود که استاد مزاری در دفتر چهار راه ولی عصر محور نیست.

این تضاد درونی یکبار در جریان کنگره حزب وحدت در سال ۱۳۷۰ خود را نشان داد. مجموعه کابل، تمام هم نیروهای خود را بر این مسأله متمرکز کرده بودند که استاد خلیلی به حیث رئیس شورای نمایندگی حزب وحدت در تهران انتخاب شده، استاد مزاری به حیث معاون استاد اکبری در هیأت رئیسه‌ی شورای مرکزی ایفای وظیفه نماید. از طرف دیگر استاد مزاری در سمت رئیس تام الاختیار هیأت اعزامی حزب وحدت، از دادن پست مورد نظر استاد خلیلی در شورای نمایندگی حزب وحدت خودداری کرد و استاد خلیلی جهت مقابله با این عمل به پاکستان رفت و پرچم «**سازمان نصر نوین**» را برافراشت.

البته استاد مزاری در آغاز تشکیل حزب وحدت از موقعیت و حمایت بیشتری برخوردار بود و غیر از یاران سازمانی‌اش، حامیان دیگری نیز به همراه داشت. به همین خاطر در جریان کنگره حزب وحدت بدون حضور استاد مزاری و بدون حمایت دوستان سازمانی‌اش به پیروزی رسید و پست ریاست شورای مرکزی را اشغال نمود.

به این علت، مجموعه کابل - به ویژه استاد خلیلی - مقابله از بیرون را با استاد مزاری، سودمند تشخیص نداده، جبهه‌گیری از بیرون را ترک گفته و به درون آمدند؛ ولی این پایان

ماجرا نبود و ناسازگاری حل نشد. روی این جهت، استاد خلیلی با یکی از دوستانش در بهار سال ۱۳۷۱ در کابل پیشنهاد **مبارزه مشترک** علیه استاد مزاری را به کسانی ارائه می‌دهد.

حضور در کابل به استاد خلیلی یک درس آموخت و آن اینکه نمی‌توان در یک صف‌آرایی علنی و رو در رو با استاد مزاری مقابله کرد. وی با استفاده از این پند، دشمنی علنی با استاد مزاری را کنار گذاشت و در جمع دوستان او پیوست. اما آیا پیوستن به صف دوستان، هوای رقابت و شکست دادن حریف دیرینه را از مغز و قلب وی بیرون کرد؟ از قضاوت قطعی خودداری می‌کنم؛ ولی به احتمال زیاد جواب منفی می‌باشد؛ زیرا هر دو نفری که دارای یک حوزه کاری باشد و هیچکدام حاضر به **دوم بودن** نباشند، تنها با مرگ یکی از طرفین، خصومت پایان می‌پذیرد.

جلوه و جاذبه اول بودن در آنچنان انسان‌ها به قدری قوی و نیرومند است که آنکه در مسند اولیت نشسته است، توان دل‌کندن از آن را ندارد و حاضر است هر عامل تهدیدکننده‌ای را به هر صورت ممکن از میان بردارد و اما آنکه شرایط و روزگار در مقام و مرتبه دومش قرار داده است، جهت برطرف کردن رقیب از مسند و نشستن به جایش لحظه شماری می‌کند و برای تحقق این مطلب از هر عامل و به هر شیوه‌ای که میسر گردد، استفاده می‌برد.

اگر بگوییم استاد خلیلی نابودی استاد مزاری را لحظه شماری می‌کرد و راه‌های عملی شدن این مسأله را جستجو می‌نمود، آیا حرفی به گزاف گفته‌ایم؟ حال که گردش ایام استاد مزاری را در میان دو سنگ آسیاب قرار داده است، چرا از این فرصت طلایی و استثنایی یا بهتر است بگوییم "**یگانه فرصت**" استفاده نبرد؟! تنها راهی که ممکن است استاد مزاری را نجات دهد، قبول یک نرمش موقت از طرف ایشان و کنار آمدن با دشمنان سه ساله است.

برای عملی شدن منویات، به طور صد در صد باید این راه احتمالی را بست و مسدود کردن این راه با دامن زدن بی‌اعتمادی نسبت به دولت و ایجاد اعتماد نسبت به گروه طالبان میسر است. اگر بتوان تخم اعتماد به طالبان را در سرزمین ذهن استاد مزاری کاشت و پرورش داد، تمام آرزوها جامه عمل پوشیده، کار تمام است.

به این تکه از گزارش یک شاهد عینی توجه کنید چه چیزی از آن می‌فهمید؟
«در این راستا بعضی دوستان در خارج و جاهای دیگر تلاش کردند؛ مثلاً استاد خلیلی در پاکستان، همینطور هم در قندهار، غزنی و میدان‌شهر نماینده‌های را تعیین کردیم که با سران طالبان صحبت کنند. از تمام این جاها نیت ظاهری^۱ طالبان کم کم معلوم شد و عده‌یی برای ما اینطور اطمینان می‌دادند که ما در برابر مردم شیعه به خصوص حزب وحدت در غرب کابل هیچ کاری نداریم. حقوق شان برای ما محترم است. ما آنها را به رسمیت می‌شناسیم و به این برادران بسیار احترام می‌گذاریم و از این قبیل حرف‌ها. دوستان دیگر هم از هر طرف اطمینان می‌دادند که برخورد اینها خوب است. بر این اساس ما یک مقدار مطمئن شدیم.^۲»

این در حالی است که همین گزارشگر می‌گوید: ما دو بار به چهارآسیاب رفتیم و طالبان یک جمله بیشتر نگفتند و آن اینکه اسلحه خود را تحویل بدهید. به جملات و تصریحات این گزارشگر در این زمینه توجه فرمایید:

(۱) یک مورد از مصداق بارز «کوسه و ریش‌پهن»! مگر نیت هم ظاهری و باطنی دارد؟ کسی که قصد وارونه جلوه دادن حقایق و واقعیت‌ها را داشته باشد چنین گپای می‌زند.

(۲) امروز ما، نشریه حزب وحدت اسلامی افغانستان، شماره ۱۲.

«از شورای مرکزی من، آیت الله شیخزاده، آقای ابوذر و آقای مقصودی با اکثریت آراء تعیین شدیم که باید برویم و با طالبان صحبت کنیم و ببینیم که خواسته‌های آنان چیست؟ و چه می‌خواهند و چه می‌گویند؟ البته اقدامات دیگری هم شده بود که بعضی از دوستان در جریان هستند؛ مثلاً از پیشاور، غزنی، کویته و بعضی جاهای دیگر هم با نماینده‌های طالبان دیدار شده بود. وقتی که ما رفتیم، برای اولین بار کسی را به نام مولوی بورجان با شش نفر از طالبان - که اسم‌های شان را در یادداشت‌هایم داشتم و متأسفانه در ذهنم نمانده است - در تانک تیل که از برادران تاجیک منطقه بود، دیدیم و با آنها صحبت کردیم. مولوی بورجان ظاهراً ادای طالبی می‌کرد ... در این صحبت طالبان خواسته دیگری نداشتند، صرفاً خواست شان همین بود که شما سلاح‌های تان را تسلیم کنید و می‌گفتند: هرکس سلاح‌های خود را برای طالبان تسلیم کند و از خود اخلاص نشان دهد، دوست طالبان است، ضرر نمی‌کند و فایده می‌کند و از این قبیل حرف‌ها.

در اینجا سخن را روی مسایل سیاسی و آینده افغانستان و آینده حکومت در کشور کشاندیم و از آنها تقاضا کردیم که ما یک ملیت هستیم. نماینده یک ملیت هستیم. حزب وحدت نماینده یک ملیت است. طبیعی است که خواسته‌های بخصوصی دارد. شما در آینده چقدر می‌توانید این خواسته‌ها را برآورده کنید و فعلاً به این خواسته‌ها چقدر احترام می‌گذارید؟ آنها گفتند: ما طالب هستیم، گپ سیاسی نمی‌فهمیم، سیاست کار آدم‌های کلان کلان است. ما آمده‌ایم که افغانستان را خلع سلاح کنیم. تمام شر و فساد که فعلاً در افغانستان است کلاً از بودن سلاح‌ها است. ما هم با کسی دشمنی خاص نداریم و به یک صدا می‌گوییم که هرکس سلاح خود را پیش‌تر بدهد، برایش خوب است، او دوست ماست و

هرکس که نداد، در موقع موعودش که رسید باز می‌فهمیم که چه قسم عمل کنیم! حرف دیگری بیشتر از این نداشتند.^۱

به راستی جای تعجب است! به نیرویی که جز به خلع سلاح نمی‌اندیشد و جز در مورد خلع سلاح حاضر به مذاکره نیستند، چگونه می‌توان اعتماد کرد؟ ملاًبورجان با زبان دیپلماتیک، تسلیم شدن بی‌قید و شرط حزب وحدت را طالب است؛ ولی برای مسخره کردن هیأت می‌گوید: سیاست نمی‌فهمیم و سیاست کار انسان‌های بسیار کلان کلان است و شما که...؟!

اطمینان دادن از طرف گروهی که جز به خلع سلاح شدن یعنی تسلیم شدن، خواستی ندارد، کار یک دوست نمی‌تواند باشد. افراد و مجموعه‌ای که چنین اطمینانی در مورد چنان گروهی به کسی یا مجموعه‌ای می‌دهند، نمی‌توانند قصد سوء نداشته باشند. این نیت سوء آنقدر واضح و هویدا است که با توجیهاتی نظیر این توجیه که «سیاست حزب وحدت هم از قبل واضح است که یک سیاست متگی بر مذاکره و مفاهمه بوده و خواستش هم واضح است»^۲ هرگز قابل کتمان نیست؛ زیرا در شرایطی که طرف جز خلع سلاح شدن و تسلیم شدن نمی‌طلبد، مذاکره و مفاهمه، مقوله‌های بی‌جا و بی‌معنایی خواهد بود. وانگهی مگر همین حزب وحدت نبود که در حدود یک و نیم ماه قبل، سیاست مذاکره و مفاهمه را کنار گذاشت و با توپ و تانک از کابل به استقبال طالبان - یعنی همان‌هایی که حزب وحدت را

(۱) امروز ما، شماره ۱۲.

(۲) همان.

با تمام دار و ندارش در چنگ خود دارند - رفت و به گفته خود قوماندانان حزب وحدت، بیش از سیصد نفر آنها را کشت؟

تعقل، منطق و واقع‌نگری چه حکم می‌کند؟ آیا به اطمینان کسانی که از زبان طالبان حکایت می‌کنند «ما در برابر مردم شیعه و به خصوص حزب وحدت در غرب کابل هیچ کاری نداریم، حقوق شان برای ما محترم است، ما آنها را به رسمیت می‌شناسیم و به این برادران بسیار احترام می‌گذاریم»^۱ باید اعتماد کرد، یا به فرمان‌های سراسر تهدید، قاطع و روشن خود طالبان که با زبان خود می‌گفتند: «ما آمده‌ایم که افغانستان را خلع سلاح کنیم، تمام شرّ و فسادى که فعلاً در افغانستان است کلاً از بودن سلاح است ... و به یک صدا می‌گوییم که هرکس سلاح خود را بیشتر بدهد، برایش خوب است و او دوست ماست و هرکس که نداد، در موقع موعودش که رسید باز می‌فهمیم که به چه قسم عمل کنیم»^۲.

بسیار واقعیت‌گریزی می‌خواهد که جملاتی از دهن قوماندان عمومی جنگ یگ گروه خارج می‌شود و می‌گوید: «سلاحت را به ما بده و تسلیم شو» پذیرفته نشده و مورد توجه قرار نگیرد؛ اما پیام‌های که واسطه‌ها می‌آورند، موجب دل‌گرمی و اعتماد قرار گرفته و اطمینان‌آور باشد!! مگر این واسطه‌ها چه کسانی هستند که از چشم و گوش آدم، بیشتر صادق در گفتار و نیرومندتر در تشخیص می‌باشند؟

به احتمال بسیار قوی، ماجرای حادثه مورد حمله قرار گرفتن نیروهای اعزامی گروه طالبان در منطقه کارخانه گوگردسازی و کشمش‌پاکی، کار همین واسطه‌ها بوده است. این عمل

(1) همان.

(2) همان.

آنها مکمل کار اعتمادسازی و جلب اطمینان استاد مزاری نسبت به گروه طالبان به حساب می‌آید.

جلب اعتماد استاد مزاری نسبت به گروه طالبان، نابودی ایشان را به طور قطع نتیجه نمی‌داد؛ زیرا ممکن بود گروه طالبان ایشان را از سر مصلحت چند روزی نگهدارد و در جنگ با دولت از نیروها و امکانات جنگی حزب وحدت استفاده برد و در این میان، زمینه‌های سالم خارج شدن استاد مزاری از مناطق تحت تصرف گروه طالبان فراهم آید. برای اینکه اعتمادسازی به طور حتم، نابودی استاد مزاری را نتیجه بدهد، باید دو کار به صورت موازی و همزمان صورت گیرد. یکی جلب اعتماد استاد مزاری نسبت به گروه طالبان. با انجام شدن این عمل، چانس گرفتن موضعی که آقای حکمتیار اتخاذ کرد و یا کنار آمدن با دولت و هم‌پیمانانش از استاد مزاری گرفته می‌شود. دوم تخریب بیش از پیش ذهنیت طالبان نسبت به استاد مزاری. با تخریب صد در صد ذهنیت گروه طالبان نسبت به استاد مزاری، مرگ وی ۹۹ فیصد قطعی می‌گردد. به همین علت، نیروهای طالبان به منطقه تحت کنترل حزب وحدت آورده شده، راه بلد فرار می‌کند و نیروها، مورد حمله قرار می‌گیرد و با این عمل به گروه طالبان پیام می‌دهند که استاد مزاری هرگز قابل اعتماد نیست و به محض رؤیت یا دستیابی به وی، کارش ساخته شود که بسیار خطرناک است.

آخرین ضربه

واسطه‌ها تخم بی‌اعتمادی و بدبینی مطلق نسبت به دولت ربانی و هم‌پیمانانش را در سرزمین ذهن استاد مزاری کاشتند و بارور کردند و نهال اطمینان به گروه طالبان را در همان سرزمین، شانده آبیاری نمودند و برای تکمیل پروگرام نابودی وی، با حمله به نیروهای گروه

طالبان در منطقه تحت کنترل حزب وحدت، ذهنیت گروه طالبان را نسبت به استاد مزاری به طور صد در صد تخریب کردند و نتیجه را گرفتند: مزاری به اسارت گروه طالبان درآمد و به شهادت رسید!

اینک استاد مزاری از نظر فیزیکی کارش تمام است؛ اما از لحاظ شخصیتی، جایگاه خاص خودش را دارد و می‌تواند حیثیت یک تابلوی تمام‌عیار را داشته باشد؛ تابلوی که در آن نوشته شده است: استاد مزاری، مسلمان، روحانی و مبارزی بود که مبارزه را از مکتب اسلام آموخت و در این راه به صورت یک قهرمان جان باخت! **قهرمان مردن** استاد مزاری برای واسطه‌ها قابل تحمل نیست و اگر نتوانند در بین استاد مزاری و این صفت فاصله ایجاد نمایند، کارشان ناقص است و نتیجه را به طور کامل به دست نیاورده‌اند؛ زیرا آنها به استاد مزاری هیچ اعتقادی نداشتند؛ بلکه پول و امکانات و اعتبارش را می‌خواستند و در عین حال قصد شکست دادن وی و جبران شکست‌های که از او خورده بودند را نیز در دل داشتند. آنها قصد داشتند که بعد از شکستن استاد مزاری و گرفتن انتقام از وی و تصاحب امکاناتش، روی پای خود بایستند و با اعتبار و حیثیت خود به میدان بیایند و برتری خود را با پیش کشیدن خلاگاه‌های استاد مزاری، اثبات نمایند. به این علت باید بین او و مرگ قهرمانانه فاصله ایجاد نمایند.

واقعیت فوق در بیان یک مجموعه از هم‌قطاران واسطه‌ها چنین انعکاس یافته است:

«سرانجام "اسطوره مقاومت ملی" در حال تسلیمی جان باخت و تعدادی از یاران نزدیک تسلیم شده‌اش را نیز با خود یکجا به معدومیت کشاند. "اسطوره مقاومت ملی" لقبی بود که خط امامی‌های سابق در شأن عبد العلی مزاری تراشیده بودند ... اما چه شد که ناگهان حباب ترکید و پهلوان‌پنبه عرصه کار و زار غرب کابل، علی‌الحساب به تسلیمی و ذلت تن

داد، خود و تعدادی از پهلوان‌پنبه‌های همسنگرش را به معدوم‌گاه انداخت و کل لشکر و حشم و خدمش را نیز به پرتگاه شکست و از هم‌پاشیدگی؟»^۱

آنچه را که **شعله‌ای‌ها** به تصویر کشیده‌اند، واسطه‌ها، طراح و مجری و سازنده آن بوده‌اند؛ ارچند که در بحث تیوریکی آن را جهت پاسخگویی مطرح نموده‌اند. به هر صورت همان‌طوری که در گذشته به ملاحظه رسید، از کیفیت شهادت استاد مزاری دو روایت مختلف موجود است:

واسطه‌ها می‌گویند استاد مزاری در **اسارت**، **مظلومانه** کشته شد!
و گروه طالبان می‌گویند: استاد مزاری بسان یک **قهرمان** آنگاهی که دریافت به او نیرنگ زده شده است، علیه اسارت قیام کرده، با برده‌گیران عهدشکن جنگید و مرد!
نتیجه روایت اول بدنامی گروه طالبان است و روایت دوم - که درست هم هست - چگونه مردن یک انسان را به نمایش می‌گذارد. مطابق روایت اول، گروه طالبان عهدشکن و ناقض اصول انسانی - که ماهیت ترحمی دارند - در مورد اسراء معرفی می‌شود؛ ولی مطابق روایت دوم، علاوه بر اثبات عهدشکنی گروه طالبان و ناپیده گرفته شدن اصول انسانی از سوی آنان، حاوی این مطلب بوده است که استاد مزاری را می‌شود فریب داد و به دست دشمن سپرد؛ اما نمی‌توان به اسارت نگه‌داشت؛ مزاری و اسارت از دو مقوله **متضاد** به حساب می‌آید.

پدیده «**اسارت**» مقوله‌ایست که در شاهراه حیات گاهی بر افراد و جوامع تحمیل می‌شود. در این هیچگونه عیبی نیست و چیزی که موجبات سرزنش افراد و جوامع اسیر را

(1) امروز ما، همان.

فراهم نماید، در آن وجود ندارد؛ اما چیزی که مهم و نقطه افتراق و دسته‌بندی افراد و جوامع به حسای می‌آید، نحوه برخورد و کیفیت معامله با این پدیده است. خاندان امام حسین (ع) نیز در ماجرای حادثه کربلا اسیر شدند؛ ولی تحمیل شدن این پدیده بر آنها نه عیب حساب شده است و نه ننگی تلقی گشته است؛ چون نحوه برخورد آنان با این پدیده به گونه‌ای بود که ادامه ماهیت قیام امام حسین تلقی می‌شود. امام حسین با قربانی کردن دسته‌جمعی یارانش و ریختن خون مطهرش، در پی آشنا نمودن جامعه اسلامی بایک فاجعه بود. فاجعه تسلط بنی امیه بر جان، مال، ناموس و دین مردم؛ ولی مردم، ناآشنا و غافل از آن. کاروان اسیران نه با خون که با زبان خویش، در جهت آشنا نمودن مردم گام برداشتند و فتوحات زیادی در این زمینه داشتند.

خاندان پیامبر به مسلمین می‌گفتند: خاندان بنی‌امیه دین ندارند و با ابزار قراردادن دین خدا، قصد به بردگی کشیدن مردم و اختصاص دادن بیت المال را به خود دارند. این کل مدعای خاندان وحی بود؛ اما اکثر قریب به اتفاق مردم این مدعا را جدی نگرفته، حمل به رقابت‌های شخصی و خانوادگی بر سر تصاحب قدرت سیاسی جامعه می‌نمودند. حادثه صفین، صلح امام حسن و به ویژه حادثه کربلا اکثر مردم را متوجه کرد که خاندان پیامبر در ادعای خود صادق می‌باشند و بنی‌امیه همان می‌کنند که آنها می‌گفتند. قصه، قصه قدرت‌پرستی نیست؛ بلکه قصه، قصه سرنوشت سه مقوله مهم به نام بندگان خدا، مال خدا و دین خدا می‌باشد و مبارزه در همین راستا جریان دارد.

نکته دیگر آنکه: اگر اسیری فرصتی به دست آورده، نگهبانان خود را بکشد و یا به اسارت گرفته، فرار نماید، در فرهنگ الهی و بشری مورد نکوهش قرار نمی‌گیرد، برعکس مورد ستایش و نوازش هم قرار می‌گیرد؛ چون با اسیر شدن یک فرد یا جمع، حالتی (خصوصیت) که

توجیه‌کننده اسارت فرد یا جمع است، از بین نمی‌رود و اقدام آن‌های که آزادی فرد یا جمع را سلب کرده‌اند، به معنی آن است که دشمنی قطع نشده؛ بلکه جریان دارد. وقتی دشمنی جریان دارد، استفاده از فرصت‌ها و غفلت‌های دشمن برای زدندش نیز منطقی و مجاز است. به این ترتیب، اگر استاد مزاری از فرصت استفاده کرده دشمنان خویش را به رگبار بسته نموده، در جهت آزادی خود کوشیده است؛ منطقاً کار نابجا و غیرمنطقی انجام نداده است و از این بابت نه تنها قابل سرزنش نیست؛ بلکه مستحق ستایش هم می‌باشد.

اینکه واسطه‌ها جریان شهادت استاد مزاری را بگونه‌ی دیگر به تصویر کشیده، بیرون می‌دهند، آخرین ضربه‌ایست که بر پیکر شخصیت دشمن و حریف (به مفهوم افغانستانی‌اش) گذشته خویش وارد می‌نمایند. دشمن و حریفی که تا این لحظه در برابرش بازنده بوده‌اند و تنها یکبار و برای همیشه بر او فایق آمده، پیروز شده‌اند و اگر بتوانند در بین او و مرگ انتخابی و قهرمانانه فاصله ایجاد نمایند؛ این پیروزی تکمیل شده است. شهادت استاد مزاری از منظر پندآموزی حامل این پیام بسیار مهم و حیاتی است که «هرگز به دشمنان و حریفان (به مفهوم افغانستانی آن) پیروزی نباید اعتماد کرد» و این است سرنوشت کسی که پایه‌های اقتدار خویش را بر دوش دشمنان و حریفان گذشته خود، تکیه داده است!